

10.10.2014

בס"ד

מגלה עמוקות

כشف درون و معجزه باور

مطالب این کتاب ترجمه و اقتباس از آثار هاراب مشه داوید والی
محصل بیت مید راش رمال بنام کشف درون:

לרבי משה דוד וואלי (מבית מדרשו של רמח"ל).

כشف درون מגלה עמוקות

אחרית הימים

آخر زمان و مقام مرد و زن

این کتاب را به نو رسیده

אליענה תקוה בת דניאל וליסא تقدیم می کنم.

قدومش مبارک باد. پدر بزرگ شدم. הרבה מזל טוב "יום שני

5, חשוון 9:09 شب 5775 -----

در توره پاراشا دواریم فصل چهارم آیه 30 چنین استنباط میشود:
زمانیکه مشکلات بر تو غلبه میکنند و تو را در تنگنا و فشار قرار
میدهند و تمام گرفتاریها بر تو مستولی گشته (از جمله طیبیان بسیاری
را ملاقات کردی و نتیجه ای نگرفتی) مانند نخی که سر درگم و توله

شده باشد و نمیدانی چگونه گره از کار خود باز کنی! بسوی آفریدگار یکتا خالق خود باز گرد و آواز او را بشنو. زیرا: او مهربان و بخشنده، رحمان و رحیم و نجات دهنده توست، ترا ترک و نابود و فنا نخواهد کرد. میعاد و پیمان پدرانیت را که به آنها قسم یاد کرده و قول داده فراموش نخواهد کرد. "בצר לך ומצאוך כל הדברים האלה באחרית הימים ושבת עד ה' אלקיך ושמעת בקלו:"

برداشتی عرفانی از کتاب ایوب

مردی بود در سر زمین عوص بنام ایوب **אִיּוֹב**. مردی کامل، راستین و بسیار متمول. که دارای ۷۰۰۰ گوسفند و ۳۰۰۰ شتر و ۵۰۰ جفت گاو و ۵۰۰ ماده الاغ بود. نوکران و کنیزان بسیار. از بدی دوری میکرد. و خدا-ا ترس بود. او مردی صدیق بود و هشتم صدیق را آزمایش میکند. بدون سنجش و آزمایش فرد، صدیق نخواهد شد. بهمین دلیل است-که گفته اند: صدیق پایه و اساس جهان است.

צדיק יסוד עולם.

واضح و روشن است ذات و ماهیت صدیق هیچ چیز جز این نیست که بتواند با زوج خود یعنی **מַלְخוּת** **מִלְכּוּת** یکی شود.

زیرا: بدین ترتیب زوج او میتواند کسری و کمبود خودش را از **יסוד** یعنی همسرش که صدیق خوانده شده پر کند.

بالا تر از **یسود** یا صدیق **جلوه** ای از شکوه الهی قرار گرفته که **تیفئرت** خوانده شده و بمعنای زیبایی؛ احسان، مروت بخشندگی

ولطف الهی است. تمام نورها و نعمت ها از جانب هشتم به خزانه یسود 765 صادر میگردد.

تا او **מַלְכוּת מִלְכּוּת** یا همانا زمین، زوج خود را از این انوار مالا مال سازد. و ما که بر آن زندگی میکنیم. بهر مند شویم. برگردیم بداستان خودمان ایوب همسری داشت بنام **דִּינָה** که بر اساس یک نظریه دختر حضرت **יעقوب 766** است. که در سرزمین **עוֹص 767**

زندگی می کردند: آنها صاحب **هفت فرزند پسر و سه دختر** شدند. او مشهورترین و دولت مندترین فرد آن سر زمین بود. ایوب در تمام روزهای زندگیش شکر گذار و مطیع اوامر الهی بود. چنین حکایت میکنند: روزی از روزها که روز قضاوت خوانده شده یعنی **רוש 768** **הַשָּׁנָה הַשְּׁבִיעִית** که بزرگان یهود گفته اند: در این روز فرشتگان و مدعیان قضاوت درگاه الهی حضور می یابند: هر فرشته ای ادعای خود را نسبت به اعمال اشخاص مختلف بیان می کنند. مسلمانا " **ساطان 769** نیز بین آنها بود. از این ببعد نام او را کمتر ذکر میکنیم. نام او **Citra Akhra** **سامخ آلف 770** نیز خوانده میشود.

هشتم از او سوال کرد از کجا میائی؟ **سامخ آلف** جواب داد: رفته بودم در زمین سیروسیاحتی کنم و به افراد سری بزنم که چگونه اند؟ **هشتم** به **سامخ آلف** گفت: باز بسراغ بنده خوب و صدیق من رفتی؟! جای تعجب نیست! زیرا: **روش سامخ آلف** همیشه چنین است که در زمین گردش کند و اعمال و کردار انسانها را مورد بررسی قرار دهد تا بتواند از آنها در روز قضاوت **چقلى** کند و آدم بدهکار و مجرم در دادگاه الهی شناخته شود. بعد از قضاوت، **هشتم** بدهکار و مجرم را تحویل **سامخ آلف 770** دهد تا فرد خود را اصلاح کند.

هشم که میخواست صدیق (ایوب) را آزمایش کند. تا اینکه او را به درجه بالاتری ارتقا دهد! یعنی او بدرجه صدیق گامور=کامل برساند! بنابراین به سامخ الف گفت: آیا توجه ات را بر بنده من ایوب که مانند او دررتبه صداقت و پاکی روی زمین نیست معطوف نمودی؟ باید بدانی که او دریسود؟ یعنی رتبه و پایه جهان قرار دارد. که تمام نورها از من باو ساطع می شود، تا به ملخوت **מלכות** که همانا زمین است انتقال دهد. مجدداً هشم بسامخ الف خوصیات خوب ایوب رایاد آوری کرد: که او "مردی کامل و راستین و درست است از بدی اجتناب میکند و متواضع و خد-اترس است و مانند او نیست". تا بدین وسیله حساسیت سامخ آلف را دو چندان کند. ولی سامخ آلف

نقطه ضعفی را پیدا نکرد که بر اساس آن ایوب مجرم شناخته شود بلکه در او خد-ا شناسی دید و میزان آنرا مورد سنجش قرار داد توضیح آن چنین است: او ادعا کرد ایوب ترس از تو دارد زیرا: ۱- می ترسد او را مجازات کنی! ۲- هر آنچه به او دادی از او پس بگیری با آزمودن او در یکی از این دو حالت میتوان فهمید که او چقدر به تو نزدیک است، و تو را دوست دارد؟! و واقعی بودن این خصوصیات که به او نسبت می دهی ثابت میشود.

در یکی از این دو حالت است که خود شخص به سامخ الف قدرت خواهد داد و با او همراه خواهد شد. و این است که سامخ الف به هشم گفت: "مجانی ایوب از تو ترس دارد؟" همچنان که گفته شده هنوز او را قدرت توست، و قدرت جبروت خودت است که افراد را دور

و نزدیک میکند و قدرت می دهد به **کلیپاها** **קְלִיפּוֹת** که امتیازهای بر افراد خام و بی تجربه، بر امتحان نکرده ای مسلط شود. و راز آن در کلمه **קָבַץ** یعنی مفت و مجانی که در اختیار او گزارده ای. زیرا: با قدرت جبروت خودت همواره همه چیز او را مجاناً نگاهداری میکنی. چنانکه گفته شده: مگر نه اینکه "از برای او و خانواده او، و از برای همه اموال او از هر طرف سایبان بودی!"

(سایبان = **קַנָּפֵי** = $26 + 65 = 91 =$ **קָנָן**)

و آن تابش نور هاست که اطراف او را احاطه کرده اند و از او نگاهداری می کنند و او را از چهار گوشه اطراف حفظ می نماید، و نه تنها آن بلکه لطف و احسان تو همواره شامل حال او است در هر کار و کسبی که او انجام میدهد است. او را موفق می گرداند. و همواره در کسب و کار او فراوانی بسیار است. و این است که گفته شده:

"**بدستهای او برکت دادی**" (ایوب آیه ۱۰) و آنها از ید قدرت توست که احسان خوانده شده

و جبروت تو است که اجازه دستبرد زدن بمن ندادی.

واضح است که طریق هدایت و نظارت مستقیم و مقدس الهی اجازه دخالت **کلیپاها** را در سر نوشت جهان نمیدهد و بدون دخالت **کلیپاها**، این شهرت و ثروت به او تعلق دارد که همواره "شهرت و ثروت او شهره آفاق گشته" "تمنا اینکه دست چپ خود را که جبروت تو است بر او بفرست" و حکم خود را بر او مستولی گردان که او را دور و افسرده خواهد کرد!

آنگاه خواهیم دید چگونه تاب مقاومت آورده " و تو را از درون قلبش عبادت میکند!" آنوقت است که او با صورتی خموده و با قیافه

ای عبوس و افتاده به نزد تو خواهد آمد. آنگاه صداقت و راستین بودن او هویدا خواهد گشت. و به هر طرف روانه شود در کلامش و در اعمالش شرارت خواهد ورزید. هنوز **ساطان** جرات پیدا نکرده، به **هشم** بگوید او را تحول من بده. زیرا: **هشم** صدیق را از راه قدوسیت قضاوت خواهد کرد نه از راه قساوت و سنگدلی. و چون **هشم** می خواست که خلوص صدیق را آشکار سازد و به ساطان ثابت کند که **ایوب** در صداقت خود ایستادگی خواهد کرد و پایدار خواهد ماند. بنابراین با **ساطان** توافق کرد که **ایوب** را با ترکه یسوریم **٥٦٦٥**؛ رنج و عذاب امتحان کند. که پس از پایان آزمایش، حتی فرشته بدی برخلاف اراده خودش **آمن** بگوید. تا دادستان به وکیل مدافع تبدیل شود. بهمین دلیل است که **هشم** به ساطان گفت: " اینک هر چه به او تعلق دارد به تو می سپارم" در این مرحله هنوز **هشم** به او اجازه نداده که به جسم **ایوب** صدمه زند مگر به مال و ثروت او. بدلیل اینکه نوشته: شده "فقط به خودش آسیبی نرسان" زیرا: پروردگار رحمان و رحیم، ابتدا به جان آدمی صدمه ای نمی زند. و ساطان شادمانه و با قلبی آسوده از درگاه **هشم** خارج شد

و داد ستانی خود را از **ایوب** رها کرد و به دیگران پرداخت. **نفر** بعدی. زیرا: این صدیق به تنهایی معادل تمام افراد مردم دیگر بود. به همین دلیل بود که **سامخ** آلف شادان و خندان از "حضور **هشم** خارج شد." **لقمه چربی گیر آوردم** همچنان که واضح و روشن است، ساطان از حسادت خود بیدار نمی شود مگر از زیاده روی افراد موفق و ثروتمند و ریخت و پاش آنها در مجالس مختلف. و رازش در

این جمله است. "درمقابل مصیبتِ سنگین" یعنی قحطی و نبودن غله و آذوقه" و به این دلیل گفته شده: "چنین بود روزی پسران و دختران درخانه برادر ارشد می خوردند و شراب می نوشیدند." چنان بود می گساری، و پارتی بسیار با شکوئی بر پا کرده، و غذاها و انواع خورکیهای مختلف سفارش داده بودند. مجلسی از این با شکوه تر و والا تر نمی شد، بعد بلافاصله وزود "رسول بسراغ ایوب آمد وگفت: گاوها زمین را شخم می کردند و ماده الاغ ها در کنار آنها می چریدند، که صبائی ها (مردم کشور صباه) حمله کرده آنها را گرفتند" و تمام نوکرها را با ضربت، شمشیر زدند. من فقط ماندم بیائیم به توبگویم: هم چنان که می بینید سلطان اول، چیزهای حاشیه ای را مانند گاو، ماده الاغ و... را از بین بُرد. در حالی که داشت با ایوب سخن میگفت، شخص دیگری آمد گفت: "آتش خدا از آسمان فرود آمد و تمام گوسپندان و جوانان را سوزانید" و این از اولی از برای صدیق سختر بود، به رگهای که به او پیوند خورده، و از اوست گسستگی و شکسته دلی بیاورد. زیرا: که تمام سعی صدیق یسود ۲۱۵ برای این است که دائماً به تی فیرت یعنی جلوه هشتم وصل، و اعمالش در راه خدا باشد! چون جسم و بریت یکی هستند. صدیق بخود می گوید: این وقایع؛ خلاف باز تاب و اعمال خوب اوست! و این موضوعی است، که دانش او نمی تواند درک کند. بهر حال او میداند هیچ بدی از آسمان نازل نمی شود

بلکه هم چنان که هشتم فرموده: لغزشها فقط از جانب هشتم به صدیق گفته خواهد شد: و چون این پیک ها و قاصدها هم چنان از جایگاه خود یکی بعد از دیگری بسراغ او می آید، و به او خبرنا گوار میدهد؛ بهمین دلیل گفته اند: هنوز قا صد قبلی گفتارش تمام نشده،

قا صد بعدی آمد و گفت: کلدانیان سه دسته شده همانند شیطانهای سه سر هجوم آوردند شترها را با بارشان بر داشته و تمام نوکرها را با شمشیر ضربت زدند، بردند. فقط من ماندم، که بیایم اطلاع دهم. هنوز گفتار این قاصد تمام نگشته، قاصد دیگری آمد و گفت: پسران و دخترانت در خانه پسر ار شدت مشغول خوردن و نوشیدن شراب بودند، که از طرف بیابان باده بسیار سنگینی وزید، و چهار اطراف خانه را بلرزاند و همه بزیر آوار جان سپردند. فقط من باقی ماندم که آمدم اطلاع دهم. ایوب از جایش برخاست لباسش را درید و موهای سرش را آشفته کرد؛ خود را بر زمین انداخت و سجده کرد. لباسش پاره کرد؛ به خاطر فوت فرزندانش و گفت: "برهنه از بطن مادرم خارج شدم و برهنه بدانجا برخواهم گشت." هشتم داد و هشتم گرفت نام او متبارک باد. "علت اینکه او میگوید: برهنه بیرون آمدم، چنین است! نوزاد در خارج شدن از رحم مادر بدون فهم و بدون هیچ پوششی از رحم مادرش خارج میشود. فقط با خون و روح جزئی از شکم مادر پاه به این دنیا می گذارد. زیرا: در گماراه (تلمود) این مثل آمده است: زمانی که بچه در شکم مادر است! **נפש** شمعی در بالای سرش روشن است. بدین ترتیب: **נ** نون ابتدا کلمه **נפש** است که مظهر **جان=خون** است و **ג** آغاز کلمه **גיה** بمعنای روح است که در قلب قرار دارد و اراده انسان است از آن پس تمام نورها آهسته آهسته در درون او قرار می گیرد. ۱- در زمان بریت میلا؛ **خون=נפש** نَفش کامل می گیرد. ۲- در وقت **پر میتصوا** روح کامل می گیرد. ۳- وقتی ازدواج میکند در سن ۲۰ سالگی **نشامه** می گیرد.

بدین دلیل است ایوب میگوید: لخت و بدون پوشش از رحم مادر دنیا آمد. هم چنان که آدم بدون فهم و دانش $\pi\lambda\lambda\alpha$ دنیا می آید. در زمان وفاتش هم ، بدون فهم و دانش از جهان رحلت میکند؟ بنا بر این هر چه در زمان تولدش به او داده شده؛ تنها احسان و مروت پروردگار متبارک است. بنابراین اگر آنچه به او عطا شده، از او پس گرفته شود آدمی هیچ اعتراضی یا شکایتی از هشم نخواهد داشت. هر آنچه به او داده از احسان و رحم خودش است. هر اندازه هشم لطف می کند، باید بسیار شکر گذار بود و او را در همه اوقات ستایش و تبریک گفت. زیرا: هدف پروردگار متعال بدون شک، فقط خوبی و لطف است. هر چه هشم انجام می دهد حتماً خوب است و به نفع آدم است. بنابراین گفت: هشم داد. و خود نیز گرفت نام هشم متبارک باد.

بلافاصله بعد از این: "در آن روز فرشتگان در حضور هشم جمع شدند" چنانکه، بزرگان یهود گفته اند: این تجمع شدن در اول ماه نیسان بود. یعنی از روش هسانا که حکم از برای ایوب بریده شد شش ماه سپری شده به جدول ذیل رجوع شود. و حال اینکه شش ماه دیگر به پایان امتحان ایوب باقی مانده. **"بهر حال ایوب خطا نکرد."** و هیچ فکر منفی بفرش خاطر نکرد. **"در آن روز"** یعنی روز اول از ماه اول سال بعد یعنی ماه نیسان **"فرشتگان آمدند در حضور هشم و جمع شدند و ساطان نیز با آنها آمد"** ماه نیسان یاد آور خروج بنی اسرائیل از مصر می باشد و حال شش ماه از امتحان ایوب گذشته، و او هم چنان قوی و کامل و آراسته باقی مانده؛ و عشق آتش افروز هشم همواره در قلب او بیشتر و بیشتر شعله می کشد. هم چنانکه بزرگان یهود گفته اند: هر آزمونی ؛ یک سال تعیین و بریده میشود. مانند: طوفان نوح که یکسال در کشتی بودند. بدین ترتیب شش ماه از

آزمایش ایوب گذشته؛ یعنی ماه تیشری תשרי-מר קנזון مرخشان-
 کیسلودסליو-טבתטوت-شوات נשבת-אדר אדר. که این ماهها از
 دیدگاه کبالا ماههای جبروت גבורה محسوب می شوند! زیرا: ترتیب
 قرار گرفتن حروف نام هشتم تغیر میکند؛ هم چنانکه در جدول ذیل می
 بینید. تا به ماه نیسان برسیم، که در این ماه نام هشتم هر حرف
 در جای خود قرار دارد و نام او کامل خوانده می شود آدونای.

ה-ו-ה. زیرا: بر طبق کبالا هر ماه یک جلوه خاص و متفاوت از
 ماه دیگر در دنیا متجلی می شود.

ماه نیسان ניסן-אייר אيار- سیوان סיון-תמוז تموز-אבב-אלול اول-
 نیسان ماه احسان؛ یا حسد חסד می باشد، و بنی یسرائل در این ماه
 نجات یافته اند و امید داریم در آینده نزدیک بزودی ماشیح بن داوید
 در این ماه ظهور کرده؛ و بنی یسرائل نجات پیدا کنند، و با کشتی هشتم
 روانه سر زمین ارثیه پدران خود شوند. با شالم שלום کامل
 مستقر شده؛ و از ۱۳ خصائل رحیم هشتم مملو گردند. زیرا:

שלום = 300+30+6+600=936 که برابر با 13×72 است. חסד
 برابر با ۷۲ میباشد.

برگردیم به داستان خودمان: در طول شش ماه اول که سلطان تصور
 کرد میتواند صدیق را بزانو در آورد و او را بدون نمک بخورد
 و مجاناً ببعلد!

نمک: מלח=לחם: نان = $26 \times 3 = 78$ = نام هشتم

از برخورد دوم، **ساطان** با **هشم** در این ماه یعنی **ماه نیسان** که در بالا توضیح دادیم! "**ساطان به هشتم جواب داد: وگفت: "پوست بجای پوست"** و معنایش چنین است. که هنوز من صدمه ای به خود او نرسانده ام. زیرا: تمام چیزهایی که بیرون از او هستند؛ حتی فرزندان او که از بطن و وجود او جدا شده اند را بمن اجازه دست درازی به آنها را دادی، آدمی حاضر خواهد شد که "**پوستش را در عوض پوست بدهد**" اما درازا حفظ جاننش راضی میشود همه چیز خود را بدهد زیرا: آدمی خودش را خیلی دوست دارد! بهمین دلیل؛ **ساطان** گفت: پوست و استخوان در عوض پوست و استخوان. با این حال هنوز **هشم** حاضر نشد که **ساطان** آسیبی به **جان** او یعنی خون = **נפש** ایوب برساند. زیرا: **נפש** یا **جان** پایه و اساس برای ارتقاء و رسیدن بدرجات بالا است مثل **רוח** روح و نشامه می باشد. **جان** آدمی مرکز گرفتن تمام درجات حیات، و کلیه نورهای زندگانی است.

DNA حیات است. و چون هر چه می خوری بخون تبدیل میشود!

هشم میفرماید: کاشر بخور مبادا ماده ای نا پاک و نا قادوش با خون قادوش و طاهر تو ادغام شود؛ که تفکیک کردن خون ناقادوش از قادوش چندان آسان نیست.

مجدداً سلطان گفت: "هر آنچه مرد دارد ابتدا میدهد برای باقیماندن و زنده بودن خودش" به هر صورت لازم است "جسم و گوشت تن او" در معرض یک آزمایش بزرگ قرار گیرد: آنگاه خواهیم دید که آیا او از عهده آزمایشش برمی آید یا اینکه از شدت رنج و عذاب و درد، لگد و پشت پاه میزند؟! و سلطان به هشتم گفت: "دست خودت را بر جسم و گوشت او بفرست نه دست مرا" تا ببینیم هنوز هم او تو را اطاعت می کند! در این بار نیز سلطان جرات نکرد به هشتم بگوید: او را به دست من بده. بلکه گفت: تمنا اینکه دست خودت را بر جسم و گوشت او بفرست و هشتم به او جواب داد: "اینک جسم او را نیز بدست تو میدهم" تا درجه و مزد ایوب را بالا ببرد و به سلطان ثابت شود که او در صداقت و کاملیت خودش باقی می ماند حتی اگر او تحویل نیروی اغوا کننده ای چون سامخ آلف داده شود. که او فرشته ای بسیار سنگدل و بی رحمی است. هم چنانچه واضح و روشن است که آدمی طبع بسیار ظریف و آسیب پذیری دارد؛ بالاخره باید قبول کرد که سرتش آدمی از خاک است، و او هیچ چیز جز خاک و خاکستر نیست و در شرایط سخت جسمانی و احساسی امکان دارد از شدت رنج و عذاب، خودش را گم کند و کنترل را از دست بدهد و حتی جان خویش را از دست بدهد؛ و این برخلاف خواسته پروردگار متبارک بود. که میخواست بهر صورت از جان ایوب حمایت و نگاهداری

کند. و در نهایت تمام چیزهایی که از او گرفته شد؛ به او دو برابرش راپس داد! بنابراین هشتم به سلطان گفت: "فقط مواظب **جان** او باش" و از اینجا خواهی فهمید چقدر هشتم رحمان و رحیم است. هم چنانکه بزرگان یهود گفته اند: درد و عذاب سلطان از درد ورنج ایوب بیشتر است. و اوست که می گوید: بشکه را بشکن و شراب آن را نگاهدار. و همه چیز واضح و روشن شد. چنانچه واضح و روشن است که ریشه و نور دنیای بالا قدرت و توانایی میدهد به مادر حامله تا درد را تحمل کند تا زمانی که نور شیر آسمانی به او کمک میکند که دهانه رحم باز شود و تولد انجام شود و گرنه میتواند دهانه رحم بسته؛ و بازنگردد، و این درد و گرفتاری نیز برای ریشه آن مادر، در آسمان نیز دردناک خواهد بود. بدون شک. دهانه شکم را و عمل باز شدن از رحم را از چشمان مستور کرد. که ایوب میگوید: چرا در بدو تولد در رحم مادر نمردم تا اینکه تولد شوم، از تولدم چه سود؟ که من زایده شدم و از پستان مادرم مکیدم و تغذیه شدم که امروز این درد و گرفتاری را تحمل کنم؛ بهتر بود که بخواب ابد میرفتم آنگاه آرامش میگرفتم و دیگر اینکه در مورد مرگ همه یکسان هستند، افراد متفاوت چه دانا و چه نادان چه فقیر و چه ثروتمند بوسیله مرگ همه کسری خود را پر میکنند و همه به اصل خود باز میگردند و در قبر فرقی بین کوچک و بزرگ نیست و هیچ شخصی بر دیگری برتری ندارد؛ بهمین دلیل است که ایوب میگوید: کوچک و بزرگ در یک میزان قرار میگیرند؛ و دیگر اینکه میگوید: کوچک و بزرگ در آنجا هستند؛ منظورش این است که شخص در این دنیای عمل بچشم افراد دیگر کوچک و ناچیز بنظر میاید، همچنان که گفتیم: ولی در مقابل مرگ همه یکسان هستند، هم چنانکه سلیمان پادشاه عاقل گفت: اینان

اشخاص کوچک و بزرگ در دنیای ابدی ملاقات خواهند کرد! در آنجا افراد کوچک که مزکی به کارهای نیک نشده بودند و نورهای الهی وجود خود را آشکار و روشن نکرده اند، در موقعیت خودشان قرار میگیرند، و اشخاص بلند مرتبه و بزرگ منش که توانسته اند به نور الهی مزکی بشوند به درجه بالا تری ارتقا خواهند یافت و در دنیای ابدیت همواره پایدار و ثابت خواهند بود باین دلیل ایوب گفت: زیرا در این دنیا "شریر بر سر صدیق تاج میگذارد". ولی در دنیای ابدی "شریران خاکستری بزیر پای عادلان خواهند بود" و گناه کاران همواره شما را خدمت خواهند کرد زیرا: از این طریق گناهان آنان کپاره میشود. وقتی به سلطان آزادی عمل داده شد، بلافاصله وارد عمل شد و بدی و خصومت را آغاز کرد. مانند ما را اولیه که در بهشت بود؛ و آدم و حوا را و سوسه کرد تا خطا کنند: مانند **دَمَل بَد نَشَوِي** **بِمَعْنَى** زخمی که مملو از چرک و خون است به ایوب در آمیخت تا او را به خطا وا دارد! زیرا: حروف **نَشَوِي** همان حروف **بِنَشَوِي** است: یعنی سلطان ده درجه بدی و مریضی را در جسم او، یعنی از سر ایوب تا پاه او وارد کرد. که از سر تا کف پای او ده درجه؛ و یا ده صفیرا می باشد. مانند: شکل ذیل.

ماری که آدم و حوا را و سوسه کرد تا خلاف دستور هشم عمل کنند. سلطان چنان جسم ایوب را به این مرض مبتلا کرد! الف: که از فرط ناراحتی و درد، او نتواند از هیچ طرف خود استفاده کند. هم از نظر نشستن و هم خوابیدن، ب: همواره از سر تا پاه خود را بخاراند؛ تا چرک و خون جاری شود. بدین ترتیب او مجبور بود بایستد، و به آزمایش خود تن در دهد. و صدیق و کامل بودن خود را با تمام این اوصاف ثابت کند و **سَامَخْ أَلْف (س)** را شکست دهد.

و این صدیق که میدانست که بدست **سامخ آلف** افتاده! **گر و لال** بودن را انتخاب کرد. که این خصلت صدیق است. و روشن و واضح است که از خصائل نتیجه بگیرد؛ و از روغن تلخ روغن شیرین بعمل آورد. بدین دلیل است که گفته شده: "**گر** (ناشنوا) **بودن را از برای خود انتخاب کرد، و دست گذاشت بروی دهان خود**" تا بتواند این بلا را تحمل کند. **نگو تحمل، بلکه صبرداشتن** مانند: مادری که بچه اش را با صبر و عشق بسیار، ۹ ماه در شکم خود نگهداری می کند. زیرا: گفته شده: "**تنها نشست و سکوت کرد تا نجات هشتم برسد**" چون هیچ چیز بهتر از سکوت نیست. زیرا: بوسیله سکوت رحم پروردگار را بر می انگیزی؛ دلیل اینکه **گری** را انتخاب کرد چنین است! اگر نقطه را طرف **چپ** شین قرار دهید، سین **ن** خوانده می شود. بنابراین کلمه **خِرس** خوانده میشود بمعنای ظرف سفالی؛ چنانکه ظروف سفالی شکستن آن باعث پاک و طهارت آن می شود؛ بدین ترتیب خرد و کوفته شدن صدیق باعث طهارت او میشود. چون **هشم** از او فردی تازه و پاک خواهد ساخت. هم چنانکه گفته شده: "**آفریدگارا، از برای قلبی پاک بیافرین و روحی آراسته در درون من تجدید کن**" **لֵב טָהוֹר בְּרָא לִי אֱלֹהִים וְרוּחַ נְכוֹן חֲדַשׁ בְּקִרְבִּי**" سپس نوشته اند: که او بر **خاکستر** $= 281$ نشست زیرا: تمام نورهای احسان **خسید** از او گرفته شده بود، **جز حکم** سخت گیرانه از برای او باقی نمانده بود. که $= 280 =$ **منص** خوانده شده: که تعداد قضاوتها در جهان میباشد. که با احتساب قضاوت خود شخص 281 برابر خاکستر می باشد. ایوب با تمام این اوصاف **ساکت** نشسته؛ و رنج و عذاب خود را با عشق تحمل می کرد. و هم چنان به کاملیت خود ادامه می داد. تا اینکه همسر او بر علیه او برانگیخت

زیرا: که او جزئی از قضاوت است و در تقسیم بندی سفیراها در ستون ۶۶۶ (حکم سخت گیرانه قرار دارد) و فریاد برآورده و داد خواهی می کرد و می گفت:

"هنوز تو با این همه مکافات و درد به کاملیت خودت ادامه می دهی و هیچ داد خواهی و شکایت از پروردگار نمیکنی که مردن تو از زنده بودن بهتر است" ادعای او: بر علیه قضاوت پروردگار بود و خود را در دست سامخ مرگ **سم و نه** قرار میداد. روح مقدس طنین افکنده می گفت: **نگو بدی در مقابل بدی؛ بلکه به هشتم توکل کن او نجات خواهد داد. صدیق امین: به همسر خود "گفت: سخنان ابلهانه و منفی می گوئی"** همسر پارسا جان گرانبها را صید می کند از تو قبیح است چنین سخن گفتن؛ "همه چیزهای خوب را از آفریدگار قبول می کنی، چیزهای بد را قبول نمیکنی؟" در قدیم رسم بر این بود قبل از اینکه پادشاه چیزی را میل کند اول بایستی وزیر آن را میل میکرد، مبادا به زهر آغشته باشد. روزی خربزه ای را نزد پادشاه آوردند که میل کند، پادشاه قاچ اول را به وزیر داد، وزیر آن را خورد، تقاضای قاچ دیگری کرد، آن را نیز خورد تقاضای قاچ دیگر کرد. پادشاه دید: وزیر با چه وله و اشتیاقی میخورد، و چه به بهی چه چهی میکند! پادشاه قاچی برداشت و به دندان گرفت، خربزه بسیار تلخ بود. پادشاه به وزیر گفت: این تلخی را چگونه تحمل کردی؟ وزیر جواب داد: بسیاری چیزهای شیرین و گوارا از دست مبارک پادشاه میل کردم. حال یکی هم تلخ است جای شکایت نیست. ایوب به همسر خود گفت: هم چنان که همه چیزهای خوب را با اشتیاق می پذیری هم چنان بایستی با طیب خاطر حوادث متفرقه و احکام ظاهراً سخت الهی که آن جنبه قضاوت دارد را قبول کنی. چنانچه گفته شده: "صدیق به

صداقت خودایستادگی کرد" و هیچ جنبه منفی به "پرودگار یکتا و مقدس" نسبت نداد. و رازش در کلمه **ذُوت זאת** به معنای شخینا و یا روح هقودش است. به این دلیل است که گفته شده: **زن شخینای مرد است** (یعنی زن آینه همسر خویش است) حضرت سلیمان گفته: **زن پارسا، تاج سرشوهرش است** **אשת חייל עטרת בעלה.**

"با تمام این مشکلات، ایوب با گفتارش خطا نکرد."

"سه دوستان ایوب تمام این گرفتاریها که بر سر او آمده، را شنیدند." هم چنان که واضح و روشن است؛ کانال وسطی و یا ستون **یسود יסוד** تمام نعمت های الهی را پذیرا است. یعنی تمام نعمت و انرژیها از بالا آمده و همه در **یسود** که صدیق خوانده شده جمع می شود. "و این سه دوست آمدند و در جای خود قرار گرفتند"

سه دوست ایوب؛ منظور کانال یا ستون انرژی است. دوست دست راستی او بنام **الیفاز هتیمانی אליפז התימני** میباشد و دوست دیگر بنام **בלדד חשוהי בלדד חשוהי** بلداد حشوخی در ستون وسطی تمثیل بدن آدمی است و دوست دیگر **لاوفر הנعمתי صوفر הנعمתי** در ستون چپ. مانند شکل ذیل. قرار دارند. این دوستان هر کدام به نوبه خود از ستون انرژی خویش، آمده بودند "به ایوب دلداری دهند" شاید بتوانند مقدار قضاوتش را کمی شیرین کرده، و به او آرامش ببخشند.

"از دور چشمهای خود را به ایوب دوختند و او را شناسائی نکردند" و آنها خاک بر سر کردند، تا با او همدردی کنند و هفت روز و شب با او بروی زمین نشستند و سوگواری کردند. این هفت روز بخاطر فوت پسران، هفت شب بخاطر فوت دختران او بود. کسی جرأت نکرد حرفی بزند. زیرا: دیدند که ضربتی بزرگ و این درد از

جانب **سامخ آلف** است که بر او مستولی گشته؛ و دردی بالاتر از این درد یعنی **سامخ آلف ۴** و یا (**سیترا آخرا**) وجود ندارد! با تمام این اوصاف؛ لمس کردن **سامخ آلف** ایوب را تا نقطه **تيفرت جلوه** ای از **هشم** رساند، زیرا: صدیق آنقدر به **هشم** احساس نزدیکی میکند؛ گوئی به او وصل است که جائی برای شکایت و شکوه ندارد. "**بعد** از این ایوب دهان باز کرد و روز تولدش را نفرین کرد." گفت: زمانی که به عاشق معشوق خود ملحق شدم، و صدای عاشق معشوق را شنیدم، آنگاه بزرگواری او را دیدم، و در روی خاک و خاکستر از دیدار او آرامش گرفتم. دوستان گفتند: نور احاط کننده از او گرفته شده و بدست **سامخ آلف** داده شده، و فقط **نور شخینا** بر او ساطع می باشد؛ که "**رودخانه נהרה**" خوانده شده: جمع عددی آن برابر با ۲۶۰ می باشد؛ که ۱۰ برابر ۲۶ نام **هشم** است. و قدرت می دهد به مادر تا در وقت وضع حمل بتواند بچه را بدنیا آورد و این نور که ریشه اش در **عالم باقی עולם העליון** قرار دارد به او کمک می کند تا بتواند درد را تحمل کند. چنانچه واضح و روشن است: منبع و نور روحانی دنیای بالا، به مادر حامله قدرت و توانای می دهد تا درد را تحمل کند. تا زمانی که دهانه رحم باز شود و نور و منبع آسمانی به او کمک میکند تا زایمان انجام، و تولد انجام شود. و گر نه میتواند دهانه رحم بسته، و باز نگردد. و درد و گرفتاری نیز برای ریشه آن مادر در آسمان، بدون شک دردناک خواهد بود. زیرا: گفته شده: "**نه بست دهانه شکم را و عمل باز شدن رحم را از چشمان من مستور کرد.**"

ایوب میگوید: "**چرا قبل از آنکه از بطن مادر خارج شوم در رحم نمردم**" چه سود که من زائیده شدم و از پستان مادرم میکیدم و تغذیه

شدم که امروز این درد و گرفتاری را تحمل کنم. بهتر بود که به خواب ابد می رفتم. آنگاه آرامش می گرفتم. دیگر اینکه در زمان مرگ، همه یکسان هستند. اشخاص احمق و دانا و فقیر ثروتمند؛ بوسیله مرگ همه کسری خود را پُر می کنند. و همه به اصل خود باز میگردند، و فرقی بین کوچک و بزرگ نیست. هیچکس از شخص دیگر برتری ندارد. بهمین دلیل است که ایوب میگوید: "**کوچک و بزرگ در یک طبقه هستند**" و دیگر اینکه میگوید: کوچک و بزرگ در آنجا هستند! منظورش این است که شخص در این دنیای عمل بچشم افراد دیگر ناچیز بنظر میاید. هم چنانکه گفتیم: ولی در مقابل مرگ همه یکسان هستند ثروتمند و فقیر. هم چنانکه سلیمان پادشاه عاقل گفت: اینان اشخاص کوچک و بزرگ در دنیای ابدی ملاقات خواهند کرد، در آنجا افراد کوچک که مزکی به کارهای نیک نشده بودند و نورهای الهی خود را آشکار نکرده اند؛ در موقعیت خودشان قرار میگیرند و اشخاص بلند مرتبه و بزرگ منش که توانسته اند به نور الهی مزکی بشوند به درجه بالاتری ارتقاع خواهند یافت و در دنیای ابدی همواره ثابت خواهد بود باین دلیل ایوب گفت: در دنیای ابدی "**کوچک و بزرگ در آنجا هستند**" هم چنانکه گفته شده حقیقتاً در آنجا معلوم خواهد شد، چه کسی کوچک و چه کسی بزرگ است. و نه در این دنیای عمل که همه چیز دروغ و کاذب است. و نمیتوان بر اصل دروغ و کذب ایستاد و پایداری کرد. زیرا: در این دنیا شریر بر سر صدیق تاج میگذارد. ولی در دنیا ابدیت شریران خاکستری بزیر پای صدیقین خواهند بود. و شریران همواره شمارا خدمت خواهند کرد. زیرا: به این طریق گناهان آنها کپاره می شدند. و این ترتیبی است که آنها را بدرجه بالاتر ارتقاع خواهد داد. چون بلاخره **تشووا**

השובה توبه خواهند کرد. زیرا: در جائیکه صاحبان توبه می ایستند، صدیق کامل نمی تواند بایستد. هم چنانکه واضح و روشن است؛ در این دنیا آدمی نمی تواند پا برجا باقی بماند؛ مگر اینکه نور حیات دنیای ابدی بر او ساطع باشد؛ و این نور **תורה** خسد بمعنای احسان می باشد؛ که جسم او را پا بر جا نگاه داشته و باعث تداوم زندگی او در دنیای ابدی خواهد گشت؛ تا حیات روحانی ما ادامه پیدا کند. اینجا بود که صدیق به اشتباه افتاده! چرا حیات و زندگانی بمن داده شده؟ اگر مرا بدست **سامخ آلف** داده اند. هم چنان منتظر مرگ باید بود، تا از این گرفتاریها نجات پیدا کند. و این است که می گوید: "**همواره منتظر مرگ هستم ولی خبری نیست**" زیرا: هشتم به سلطان گفته بود: اینک او در اختیار تو است. فقط آسیبی به **جان** او نزن و مواظب **جان نفس** او باش. دیگر اینکه صدیق هرگز خیال راحت آرامش خاطر ندارد، از دست **نفس** اماره و یا **سامخ آلف**، چون همیشه سعی دارد صدیق را گول بزند و او را فریب دهد؛ تا او را وادار به خطا کند! تا بخاطر گرفتارهاییکه برایش ایجاد میکند و اکنش نشان دهد! هرگز آرامش خاطر نداشته باشد، تا نتواند مشغول مطالعه توره و نماز شود. تمام سعی **سامخ آلف** این است: که صدیق را از مطالعه توره و انجام متصوا باز دارد. هم چنانکه قبلا توضیح دادیم؛ سه دوست ایوب آمدند تا به صدیق که در رتبه **یسود** است آرامش ببخشند و تاثیر مثبتی بر او بگذارند. اینان نزد ایوب آمدند که به او دلداری دهند. و هر شخص بنوبه خود سخن گفت: وقتی شنیدند که ایوب دهان باز کرد، و روز تولدش را نفرین کرد، به او خصومت ورزیدند و دهانشان را مملو از تعنیت های نابجا و نا درست و ناشایست و یاوه گوئی نمودند و استمالت و دلجوئی را رها کرده؛ شماتت

وسرزنش آغاز کردند. بدین ترتیب درد و رنج او را زیادتیر کردند. اینجا بود که در پایان آزمایش، هشم از آنان خُرده گرفت زیرا: بجای آرامش بخشیدن به ایوب؛ با الفاظ و گفتارشان: به درد او نمک پاشیده، و عذاب و رنج او را اضافه کردند. **الیفاز هتیماتی** ستون دست راست ایوب؛ ابتدا سخن آغاز کرد و گفت: چنانچه معلوم است؛ توبه چنگ **سامخ آلف** افتاده ای. او سعی داشت به صدیق ثابت کند که از عهده این امتحان بر نمی آید. و چون "نمیتواند در مقابل **سامخ آلف** ایستادگی کند، بهتر است که خود را تسلیم کند" بدین ترتیب به درد و یسوریم و عذاب او می افزود. اگر هفت روز و هفت شب با تو نشستم! دهان بستم و سخن نگفتم: که به درد و رنج تو سوگواری کنم. حال متوجه شدم که دست **سامخ آلف** در کار است؛ با چه کلامی می توان تو را راضی کرده و دلداری داد؟! جز اینکه: تو حریف **ساطان-سامخ آلف-نفس اماره יצר הרע- מלך המות** فرشته مرگ نمی شوی. همه این اسامی به یک موجود ابلاق میشود که نامهای متعددی دارد! و او در نهایت ترا به زانودر خواهد آورد، دست بردار و مقاومت نکن. دیگر اینکه بنظر می رسد: تو آنقدر هم شفاف و درستکار و تمیز و طاهر آن چنانکه در باره ات فکر می کردیم؛ نیستی! زیرا: نورهای قدوسیت از تو گرفته شده؛ و به دست **קליפה** **کلیپا** یا پوسته خارجی و نیروهای اغواگر اسیر شده ای؛ و تو از درجه خود یعنی از رتبه **יסود יסוד** و یا **فنداسیون** به پائین پرتاب شده ای. در حقیقت **الیفاز** به ایوب میگوید: تو کاسه داغتر از آتش شده ای. **امّا صدیق با قدرت محکم و قوی خودش پایدار مانده، و همیشه سعی دارد، تکیه گاهی برای ستون دست راست باشد. بنابراین به ستون دست راست יסוד-נצח נסח** طریق غلبه نمودن را یاد

میداد که هرگز از انرژیهای بیرونی و منفی نهراسند؛ و هرگز فریب
 سامخ آلف را نخورند؛ و درمقابل اودچارترس و وحشت، و متزلزل و
 متفرق نگردند. و به ستون وسط تکیه کند و تمام هم و قم خود را
 دریسود قرار بدهد و جمع نماید. بدین دلیل گفته شده: **וְהָיָה הַיְהוּדִים
 לְכָל-הַגּוֹיִם וְזוֹקֵה לְכָל-הַכּוֹפִים. هشم تکیه گاه افتادگان است،
 وقامت خمیدگان را صاف میکند.** (تهیلیم ۱۴۵ آیه ۱۴)

خلاصه کلام **الیفاز هتیمانی** به ایوب این است که، گفتارش موجب
 از راه بدر رفتن خودش گشت. با اینکه او ستون دست راست یعنی
קָסָם نیکوئی واحسان و بِلָח پیروزی بود. که بسیار مهم و حائز اهمیت
 است. بهمین دلیل است: داوید **هَمֶלֶخ** پادشاه در تهیلیم فصل ۱۱۹ آیه ۱۱۳
 میفرماید: **افکار بیهوده و پوچ شریر را دشمن داشتم؛ لیکن تورایت**
را دوست داشتم. زیرا: که تمام سعی صدیق این است که با اشتیاق
 ساختمان اصلی و اساس که همانا تورا است رامحکم نگاه دارد. و نه
 شاخ و برگ های آن را که مسائل فرعی میباشند؛ که بیرونیها
 و انرژیهای منفی از آنها تغذیه میکنند؛ و متزلزل و متفرق میشوند. زیرا:
 صدیق بدین گمان است، که دردها و یسوریم ها جنبه حکم و تقدیر
 سخت ندارد. بنابراین ایوب به دوستش گفت: **"آیا انسان از آفریدگار
 خود صدیق و عادل تر خواهد بود؟"** **צַדִּיק י-ה-ו-ה בְּכָל זֶרְכוּ
 וְהָיָה כָּל-מַעֲשָׂיוֹ.** (تهیلیم ۱۴۵ آیه ۱۷) **هشم در تمام طریق هایش
 عادل است و در تمام اعمالش نیکو کار است.** زیرا: **هشم فرموده:** به
 آدم که

صدیق باشد. معیار عادل بودن را هشم تعیین کرده و خود او محض
 صداقت است. و اگرچنین باشد! چگونه ممکن است؛ آدمی از هشم

صدیق تر باشد؟! دیگر اینکه رنج و عذاب ویسوریم بر سر صدیق می آید؛ تا او را منزّه و طاهر و نشاماه او را شفاف کند، تا شایستگی آن را پیدا کند که به **قدوسیت** او وصل شود. و صدیق چنان وانمود میکند، که همه چیز خوب است، و معتقد است که جهت پاکیزه و طاهر شدن نیازی به تحمل و عذاب ندارد. و در این مورد میگوید: "اگر اعمالش درست باشد **مرد گبر** است" و کلمه **گبر** مخفف سه خصلت است که به ملت یسرائل نسبت داده شده: **גמילות חסדים** **کمیلوت حسادیم** یعنی نیکو کاری **ביישנים** **بیشانیم** یعنی شرم داشتن **רחמנים** **رخمانیم** یعنی رحم داشتن. همچنان که گفته شده: چگونه ممکن است که خمیر ادعای خوب بودن کند، اگر نانو گواهی میدهد که آن بد است. دیگر اینکه این گرفتاریها حتی برای صدیق کامل نیز رخ میدهد. زیرا: تمام سعی و کوشش صدیق بر این است، که هشم را عبادت کند، و آفریدگار میلش بر این است که صدیق را امتحان کند! آیا او در روزهای تنگی و بدی، در ایمان قوی خودش پایدار می ماند، یا خیر؟ زیرا: در روزهای خوب؛ همه میتوانند با ایمان راسخ خودپا بر جاه باقی بمانند و در این موقعیت نمی توان شاکر حقیقی را شناخت، جز در روزهای **أسفناک** ویسوریم. هم چنانکه هشم نه تنها پدران را در زمانهای مختلف همراه با گرفتاری امتحان کرد. بلکه فرشتگان را! بدین دلیل که مینویسد: "از برای فرشتگان نیز آزمایش میگذارد." همانند دو فرشته **عزرا** **عزرائل** **עזרא** **عزرائل** که در تفاسیر تورا نوشته، که از آسمان از دنیای عقلانی به دنیای مادی و انسانی بیابین انتقال یافتند و نتوانستند تاب مقاومت بیاورند در زمین خطا کردند، و در امتحان رد شدند زیرا: با دختران آدم آمیزش کردند. ایوب در ادامه **ادامه الیفاز** را مورد خطاب قرار داده میگوید: روح هقودش

فریاد برآورده طنین می افکند: بدی با تو ساکن نخواهد شد و دیگر اینکه نوشته: نظر هشتم از رویت بدیها دور است. یعنی اینکه هشتم چیزهای بد را اغماض میکند و چشم پوشی می نماید. زیرا: منتظر توبه شخص به انتظار است. هم چنانچه واضح و روشن است؛ **سامخ آلف** همیشه گرسنه است زیرا: او با به خطا واداشتن انسان نور قدوسیت را از انسان می رباید، تا خود را تغذیه کند و زنده بماند. و رازش این است که گفته شده: سگهای گستاخ خانه پدر؛ گرسنه هستند و هرگز سیری ندارند و توضیح آن چنین است (در میدراش آمده: وقتی داوید هملخ در روز شبات فوت نمود، پسر او **شلمو** از بیت دین در باره رفتار با جسد پدرش مشورت نمود و گفت: سگهای گستاخ هرگز سیری ندارند. بنا براین وقتی شخصی یا صدیق به چنگش می افتد با تمام قدرتش سعی دارد او را ریشه کن کند؛ مخصوصا اگر شخصی در مقابل او پایداری و مقاومت کند. بنابراین وقتی صدیق بدست او داده میشود؛ بلا فاصله تمام نورهای قدوسیت صدیق را که در طول حیاتش از برای ابدیت ذخیره کرده؛ سلطان از برای تغذیه خودش تصاحب میکند که صدیق با رنج بسیار در طول زندگی اش جمع آوری کرده است. به همین دلیل گفته شده: "از گرسنگی درو میکند و خواهد خورد" و صدیق مجبور است سعی کند کمی از نورهای قدوسیت را از برای باقی ماندن خود نگاه دارد و بقیه را بی درنگ بدست **سامخ آلف** و انرژیهای بیرونی دیگر بدهد بعد از این **الیفاز** میگوید: "از خاک گناه بر نمی خیزد، و از زمین اعمال کج و بد نمی روید." و این جمله از برای ایوب دلیلی بود که برخلاف اعتقاد او این گرفتاریها از درگاه الهی بر او مستولی شده. زیرا: او بدون شک عاری از گناه است. زیرا: از طبقات دنیای بالا و قادوش این بدیها

صادر نشده، و این گرفتاریها و اعمال بد که بر او مستولی گشته، از دنیای ابدی نیست.

زیرا: بدی از دنیای ابدی فرود نمی آید. آدمی باید بداند خطاهای او موجب و باعث بدیها می باشد، و این گرفتاریها بر سر او خواهد آمد. هر چه بکاری، درو خواهی کرد. بین زندگی قبلی یا امروز خود. زیرا: "آدم از دسترنج خودش میخورد و زندگی خواهد کرد" و از شفقت و دسترنج مطالعه توراه و متصواها میتواند از گزند انرژیهای منفی و بیرونی مصون باشد. ایوب ادامه میدهد میگوید: با آغوش باز این گرفتاریها و یسوریم را قبول میکنم؛ و از رحم هشتم دلسرد نخواهم شد. و هرگز بر علیه آفریننده آسمان و زمین شکایت و قُرُوند نمیکنم. فقط از هشتم که "ال-۴-۶" خوانده شده و مظهر رحم و مروت؛ و دیر غضب است و احسان و نیکی بی انتها دارد کمک میخوام که بمن قدرتی عنایت کند، که بتوانم تحمل کنم. تا جرقه های قدوسیت آدمی را از پوسته های خارجی بیرون بیاورد؛ و **خَسِدِ ۲۵۳۱** احسان و لطف و مهربانی خودش را به آدمی عنایت فرماید. نهایتاً **سَامَخِ ۱۰۰** از بین میرود، و از صدیق دست میکشد. و تمام گناهان او را تغذیه میکند، و صدیق صیقلی و پاکیزه و طاهر از آزمایش سرافراز بیرون میآید. واضح روشن است بعد از ضربات نا خوشایند، سلامتی جایگزین میشود. نه تنها آن بلکه صدیق که تحویل **تَرَكِه ۱۰۰** **سَامَخِ ۱۰۰** داده شده بود تا تمام این دردها و یسوریم را بر سر او و زندگی شخصی او بیاورد! به ایوب قول داده شد، که این مصیبت بر سر هیچ اشخاص دیگر از شهر او نیاید. زیرا: صدیق جُور دیگران را بر

گردن میگیرد. بدین دلیل نوشته شده: صدیق هفت بار بزمین می افتد. و بر می خیزد. بلکه بعد از هفت بار مجازات؛ صدیق همانند نقره پاک از تمام ناخالصی ها تصویه میشود. بنابراین دیگر اجازه داده نمیشود به انرژیهای منفی به او آسیبی برسانند. زیرا: گفته شده "هفتمین بار بتو آسیبی نخواهد آمد و بدی بتو اصابت نخواهد کرد." و رازش در این است که با شلاق و زیان بدِ مُدعی بزرگ که همیشه در زمین سیر میکند و شهادت بد را بدرگاه هشتم میآورد و چغلی میکند، تا افراد را مورد قضاوت شهادت قرار دهد نسبت به اعمال انسانها تا بتواند ادعای دعوی کند! پس از آزمایش؛ صدیق دیگر از شلاق او نمی ترسد. زیرا: مدعی او تبدیل به وکیل مدافع میشود. تا تمام متمولین و قدرتمندانِ موفق آن شهر از صدیقی چون ایوب عبرت بگیرند؛ و اعمال بد و کج خود را تغیر دهند، یعنی **תשובה** توبه کنند، تا زیر زره بین و شلاق سامخ آلف قرار نگیرند و بدام اسارت نیفتند، که هفت سال دور از خانواده خود در پشت میله های آهنی بسر برند. زیرا: نوشته: **בשوت** یعنی با شلاق که معنایش در خود کلمه نهفته است. زیرا: **ש** یعنی شلاق تبدیل میشود به **ש** به معنای مری که اگر شخص موفق غذای ناکاشر بخورد (**ו** او) تبدیل به نون صوفیت میشود. و این کلمه بدین شکل درمیآید **ש** آیا این همان نام **سایمان** نیست؟ بنا بر این خودمان موجب شدیم که او بسراغمان بیاید و به حضور هشتم برود، مدعی شود. و از ما چغلی کند که هشتم همه چیز بما داده؛ مانند ثروت، اولاد، موفقیت، شهرت، ولی ما کاشر نمیخوریم و فرامین تورا را انجام نمی دهیم این است که او ما را زیر زربین خود قرار میدهد؛ تا زمانی که ما توبه کنیم. و یا سامخ آلف نزد هشتم رفته و میگوید: همه چیز به او دادی. مگر نه اینکه در

تورایت نوشته ای نزول خواری نکند! و اگر بگوییم فزولی موقوف.
جواب میدهد: که او نماینده هشتم است.

بر گردیم بداستان خودمان که راجع ایوب مینویسد: "לא תירא משוד
די יבא" یعنی "هراسان مباش از شلاق او وقتی بسراغ تو می آید"
زیرا دیگران را زیر زربین قرا میدهد و از تو چشم پوشی میکند. و تو
در چشم او مستور خواهی شد و شلاق او بر دیگران اصابت کرده بر
تو اصابت نخواهد کرد و "از نابودی زمین نیز هراسان مباش"
معنایش در این است که هیچ حیوان درنده و بدی بر آدم حکومت نمی
کند! مگر اینکه به نظرش حیوان بیاید. وقتی از آدمی سایه **צלם**
آفریده گار محو شود. و این در مورد صدیق (عادل) صدق
نمیکند. زیرا: هرگز سایه آفریده گار از صورت صدیق ناپدید نمی
شود. بنابراین سامخ آلف با مشورت از آفریده گار و اجازه گرفتن از
او به صدیق نزدیک می شود. چون: صدیق از ویران شدن زمین
هرگز نمی ترسد. مانند: **دانیال نبی، نوح نوح و ابراهیم** حضرت
ابراهیم و دیگر پیغمبران، بهر حال همه اینها در دنیای ابدی مقدر و
صادر میشوند. ولی در پایان آزمایش آنگاه همه چیز واضح و روشن
خواهد شد. و صدیق از صداقت و اطمینان خود لذت برده و کیف
میکند. در آن زمان صلح و شالم درخیمه او بر قرار خواهد بود.

خیمه او منظور همسر اوست. و همسر او یعنی **ملخوت מלכות** با یسود
7151 و **تیفیرت** مقدس و یکتا؛ یعنی **شخینا** جلوه هشتم یکی میشوند. و
دیگر جای برای **سامخ آلف** خواهد بود تا او را مرتکب خطا کند. آنگاه
تمام دروازه های آسمان برایش باز خواهد شد، و همه چیز به **وُفور**
نعمت و فراوانی با بچه ها و نوه های بسیار؛ زیرا گفته شده: "تمام

نسل تو و نسل اندر نسل تو همانند علوفه زمین خواهد بود در اینجا الیفاز گفتارش را با ایوب خاتمه داد و قلبش را آراسته کرد تا رفته گفتار ایوب را مورد بررسی قرار دهد، و در آن تعمق و تأمل کند. و این امتحان برای آنها شاهد حقیقتی بود تا بتوانند عقیده خود را بیان کنند؛ نه تنها کلماتی را از حنجره ادا کرده باشند؛ و بالا جبار برای خالی نبودن غریزه گفت و شنودی با دوست خود داشته باشند. تا بدانند و نتیجه بگیرند ولذت ببرند به این دلیل است که میگوید: **"بشنو و بدان از برای خودت"** هم چنین خواستار خواهی بود از هم اکنون رضایت بخشی و رهبری **سلطنت هشم** را که رازش در کلمه **זאת זוט** بمعنای **شخینا می باشد**؛ و این بدون شک رهبری اوست. و این بسیار خوب و مستعد بود که بخوانیم و بدانیم و از آن درس عبرت و نصیحت بگیریم. هم چنانکه توضیح دادیم. و ایوب ادامه میدهد و میگوید: **جان آدمی که همیشه همه چیز برایش آماده و مهیا بوده، عادت شده، که همواره دریافت کند؛ و حالا که دریافت نمی کند، بایستی بفریاد درآید؟ البته که من با عشق دهانم را خواهم بست، و گله نخواهم کرد. حتی حیوانات نیز فریاد بر نمی آورند وقتی معاش خود را بدست نمی آورند، با اینکه رنج بسیاری را برای بدست آوردن روزی و نفقه خود تحمل می کنند. مانند: **פִּרְא אָדָם** و **זוֹרֵם** است که به تریب بمعنای آدم وحشی و گاو نر وحشی است. و اینان تمثیلی از شریر و ستمکار میباشند و اولی ستون دست راست دومی دست چپ است که در اختیار و قدرت سامخ آلف هستند. که انرژیهای بیرونی می باشند و از برای تعمق کنندگان و دانش پژوهان کافی است. و ایوب میگوید: با اینکه آنها شریر هستند معاش و نفقه آنها متوقف نمی شود! البته و صد البته صدیق نیز کسری نخواهد آورد. چنین است که دانستیم که این**

صدیق دور از بدی بوده زیرا: او از تمام انرژی های منفی و خارجی فاصله میگرفت, نه تنها با آنها معاشرت نمیکرد بلکه حاضر نبود آنها را لمس کند مبادا نزدیکی ایجاد شود. با این حال صدیق بسیار متأسف بود که چگونه این همه مورد سنگدلی و خشم جانسوز سامخ آلف قرار گرفته, بنابراین تقاضا میکرد از هشم که او را جدا کند از رکاب سامخ آلف و به آزادی او کمک کند. هم چنانکه از قبل گفته بود: بوسیله مرگ عبور دهد او را از دست سامخ آلف و با دست آفریدگار آزاد شود. زیرا: مرگ را بر ماندن ترجیح میداد. زیرا داوید هملخ میگوید: **افتادن بدست هشم و قضاوت شدن با رحم زیاد او؛ به از افتادن بدست آدم است.** **אפלה-נא ביז-ה" די-רבנים רחמיו מאז** **וביז-אדם אל-אפלה.** شما دوستان به میل با انرژی مثبت و قدوسیت خوداز برای استمالت و دلجوی دوستان نزد من آمدید, از شم انتظار داشتم مرا دلجوئی کنید. من بشما اعتماد داشتم, با اعتماد و شناختی که از من دارید شریک غم من باشید و از من حمایت کنید. بلکه بر عکس انجام دادید. و در مقام کذب و دروغین بجای حقیقت عمل کردن, **وامت** **אמת** را مد نظر خود قرار دادن, بلافاصله با آمدن خود با مشاهده سامخ آلف که با تمام قدرتش بر من سوار شده بود, هر اسان شدید, و کلمه **אמת** را بر عکس کردید. **תמא** یعنی در شگفت و متحر مانند که دوستان چگونه مقاومت میکنند؟! بعد از این گفت: **"رسوائی و غیر قابل اعتماد"** صدیق است که بدوستانش ثابت میکند و به آنها میگوید: شرمنده شوید و راه های کج خود را عوض کنید. دوست شما اطمینان داشت که با آمدن شما نزد او, با گفتار قدوسیت خود, او را آرامش ببخشید. اما بر عکس عمل کردید دوست شما اعتماد داشت که با آمدن شما نزد او با گفتارتان ؛ او را آرامش میدهد, اما در مذمت و

رسوائی بزرگ عمل کردید؛ در نتیجه گیری خود از امت و حقیقت دور شدید، بلافاصله با آمدن خود نزد دوستتان، سامخ آلف را مشاهده کردید که با تمام قدرتش بر من سوار شده، از او هراسان شدید و از ترس با او یار گشتید و بجای اینکه از من حمایت کنید، از او حمايت کردید و به او پیوستید. و او را قوی تر جلوه دادید. با توبیخ و سرزنش های خود با سامخ آلف همراه گشتید و تشخیص غلط دادید چنین است هر فردی که از راه قدوسیت، و حقیقت و امت خارج میشود. خود را درست کردن چنین است: که دانا تر از مار ناپاک (منظور نفس امّاره) شوی که با زیرکی خود آدم را گول زد تا خطا کند. و این احسانی است که آفریدگار با خطاکاران میکند. که از خطای خویش توبه کنند و به اصل خود برگردند. هم چنانچه گفته اند: **هشم خوب و راستین است** بنابراین خطاکاران را در راه توبه همراهی و مشایعت میکند. و بر عکس: هر کس سرزنش های گذشته را بیاد می آورد، همانند شما، چه نتیجه ای شما را حاصل میشود؟ زیرا: گفته شده: **همنوعت را** حتماً نصیحت کن تا بخاطر او خطاکار نشوی. بنابراین از آنها خواهش کرد که از حالا بطرف او بیایند، و نه بطرف سامخ آلف و قدرت بیشتری به او دهند. دیگر اینکه اگر همگی با تمام وجود و توانشان بدوستشان پیوندند، امکان دارد همگی با هم بر علیه سامخ آلف فائق شوند و او را شکست داده، و قدرتش را که چنان با شدت بر ایوب غلبه کرده تضعیف کنند. و او را از بالای سر ایوب فراری دهند. و رازش در این است که گفته شده: **"تمنا اینکه برگردید از راه خود تا خطا برایتان محسوب نشود."** زیرا: ترجیحاً قدرت همگی موفق میشود. و اگر همگی با تمام قلبشان بسوی هشم برگردند و توبه و تشووا کنند؛ امکان این است: که بتوانند **جلال شخینا-روح هقودش**

را به ایوب برگردانند تا او مجدداً آراسته گردد. و این است که گفته شده: "برگردید و صداقت آفریدگار، متبارک باد نام او" تا حداقل اندک جلوه ای از جلال شخینا بر گشته بجای سامخ آلف قرار گیرد. ولی متأسفانه گفتار صدیق در مورد سامخ آلف مورد قبول دوستان واقع نمیشود.

خواننده عزیز از این گفتارها چنین استنباط می شود که صدیق بما یاد میدهد که چگونه با سامخ آلف برخورد کنیم. و قلب من چنین گواهی میدهد؛ هر کاری که جنبه قدوسیت دارد، و از امر الهی نشأت گرفته باشد، چه بزرگ و چه کوچک حتی عیادت مریضی چون ایوب که صدیق است، با یک فکر مثبت تصمیم میگیریم، به عیادت او بروی! یا اینکه میخواهی یک کنیسا و یا مسجد بسازی بلافاصله سروکله او پیداش می شود. و همیشه بطروقی کار آدم رابه تعویق می اندازد و چوب لای چرخ آدم میگذارد، اگر عصبانی شوی و بخواهی با جنگ با او مقابله کنی؛ او با قدرت بیشتری بر سر آدم بلندمی شود. مانند: داستان حضرت ابراهیم و قربانی فرزندش حضرت اسحاق. و یا حضرت داوید پادشاه!؛ حکایت است هرگاه پادشاه داوید برای مطالعه توراه آماده می شد که روانه بیت میدراش شود و تحصیل توراه کند، قاصدهای از شهر می آمدند و گزارشهای نا گوار میدادند تا او تصمیم بگیرد و دستور عمل صادر کند. بنابراین پادشاه حاسید و با احسان، بعد از این هر بار میخواست برای تحصیل توراه به بیت میدراش برود! و به مطالعه توراه بپردازد! به وزیر خود میگفت: برای خرید کفش می رود! راهی را انتخاب می کرد، که برای رسیدن به بازار، بیت میدراش در راه بازار قرار بگیرد، وقتی میرسد! به محل بیت میدراش خود را در داخل محوطه کلاس توراه

می انداخت. به وزیر می گفت: بعداً برای کفش می رویم. بدین ترتیب میتوانست بر سامخ آلف فائق شود. بر گردیم به داستان خودمان: واما دوستان گفته های صدیق را باور نداشتند، باورشان بر این بود که سامخ آلف بر او غلبه کرده و تمامی او را در بر گرفته، باین دلیل به آنها گفت: "آیا در زبان من خطائی است که ناگوار فهم شما می باشد؟" یعنی اینکه اگر حقیقتاً توجه کنند به گفتار او خواهند دید که امّت است. و گفتارش از قدرت سامخ آلف نیست. زیرا: آدم دسترنج و مزد اعمال خودش را میگیرد. امروز انجام میدهید، فردا در دنیای ابدی مزدش را خواهی گرفت و میوه اش را بدون شک می خورید. حقیقت چنین است که تمام آدمهای دنیا، همگی مزدور آفریدگار هستند. چه یهودی و چه قومهای دیگر. ولی یهودی وظیفه خطیرتری دارد. بهمین دلیل مزد او بیش از قومهای دیگر است. زیرا: یهودی آمده تا میوه و درون را تکمیل و بازسازی **תיקון** کند؛ و قومهای دیگر آمدند پوسته و برون را کامل و بازسازی **תיקון** کنند. به همین دلیل هم، مزد یهودی بیش از قومهای دیگر است! زیرا گفته شده: "باشید از برای من قوم برگزیده" بعد از این با تردید گفت: "آیا چشمان من بر میگردند در جای اول خود و چیزها را خوب ببینند؟! " امکان دارد سامخ آلف مرا راحت کند و جان مرا بستاند! و مرا بمرکان اولم که رتبه **יסוד 765** باشد، که خوانده شده خوب برگرداند! امکان دارد که آفریدگار آسمان و زمین روی او را از من بپوشاند، که دیگر او را نبینم و در باره اش حرفی نزنم. بهمین دلیل است که میگویند: "چشم یارای دیدن او را نداشته باشد". تمام وجود من همانند ابری در جهان مردگان فرو رود و بالا نیاید، "و به منزل خودش بر نگردد و شناخته نشود" یعنی اینکه

بمقام صداقت خودش برنگردد و او را بعنوان صدیق نشناسند. زیرا:
 او شایستگی ایستادن در مقام صدیق را ندارد و باید در زمره شریران
 باشد. و اگر چنان باشد: قاضی جهان هرگز چنین حکمی صادر
 نخواهد کرد. که شریر را جایگزین صدیق نماید؛ استغفراله. و اگر از
 دهان من کلامی خارج میشود که بنظر شما آراسته نیست، البته که
 تمام رنج و عذاب آن بر درجات و مراتب وجود من شایسته است که
 خوانده شده **"نران ۷۶۶"** که در چنگال سامخ آلف افتاده ام. بنابراین
 من نشاماه خود را تاریک نمی‌کنم. و **"با تنگی روح خود خواهم
 ساخت"** و با تلخی جانم سخن خواهم گفت: چنین بود که جان صدیق
 همواره تقاضا می‌کرد تا بخاطر فشار و آزار بی‌همتائی که **ساطان
 شیطان** بر او وارد می‌آورد؛ جسمش را ترک نماید. چنین بود که
ساطان همواره او را زجر میداد و مواظبش بود مبادا لطمه‌ای به
 جاننش وارد شود زیرا: دستور هشم بود که به **جان ۷۷۷** او کاری
 نداشته باشد. چنانچه گفته شده: در تهیلیم (فصل ۱۲۴ آیه ۷)

**"همانند گنجشک جانمان از دام و تله رها خواهد شد؛ و آن تله
 شکسته شده، و ما، رها خواهیم شد.**

**"نפשونو کزפור نملטה מפח יוקשים הפח נשבר ואנחנו
 נמלטנו:"** و صدیق نمی‌دانست که سامخ آلف جان او را نگهبانی
 میکند، تا از کالبدش خارج نشود، از برای او چه زیبا است! زیرا: بعد
 از اینکه تمام این فشارها و سختیها را پشت سر میگذارد جان بیچاره
 و گرانبها او در آینده، از تمام خوشیهای مادی و معنوی لذت خواهد
 برد. بدین سبب بود؛ که شفقت‌کننده آسمان و زمین به ساطان امر
 کرده بود، که جانش را در درون او نگاه دارد تا در پایان امتحان؛

مزد کامل تمام خوبیها را بگیرد. دیگر اینکه: **سلطنت מלכות** در رتبه دهم قرار دارد مانند شکل ذیل: که همان **همسر آدم** است، که به او می پیوندد و یگانه و یک بستر و یک بالین می شوند؛ در تمام سختیها و گرفتاریها؛ و خوشیها و شادیها بهمین دلیل میگوید:

"כי אמרת תנחמני **עֲרֵשִׁי**" زیرا **گفتم همسرم با من هم بالین شده** در تمام رویاها و در تمام اوقات و صحنه های زندگی، همراه خواهیم شد. چنان که نوشتیم همسر او مخالف او قرار گرفت، و بر علیه خواسته و رفتار شوهرش ایوب صدیق رفتار و عمل میکرد، که چرا از راه هشتم دور و جدا نمی شود. او با ایوب از در **غرور و جبروت גבורה** **گُورا** تأکید میکرد. و صدیق میگوید: من نیز میدانستم که هشتم مرا انتخاب کرده، و به **سامخ آلف** اجازه داده تا تمام این گرفتاریها و **یسورم** را بر سر من بیاورد، و جان مرا تا مرز خفقان برساند.

עֲרֵשִׁי بمعنای بستر؛ با تغییر حروف بکلمه **עֲרֵשֶׁר** بمعنای عدد ده = ۱۰ زیرا: خواسته هشتم است که من زنده بمانم بدین سبب مرگ را از من دور کرده و اجازه نداده به سلطان که مرا ضربت جانی بزند؛ جز به لایه های بیرونی. ولی آدم در رنج و عذاب است هر لحظه که در اختیار **سامخ آلف** باشد زندگی او **خلاء** خواهد داشت. مگر نه اینکه آخر آدم مردن است؟! پس چه بهتر که حالا بمیرد و این همه رنج و

شفقت را تحمل نکند. و اگر بگوئی ای حد-ا این به میل و اراده توست تا مرا درجه و رتبه بالاتری دهی!. بدین دلیل این ضربات را بر من مستولی کردی تا امتحانم کنی! چه سود؟ که گفت:

"انسانِ ماده و ضعیف و زائیده زن چیست؟ که او را عزت بخشی، و شخینا را بر او مشغول و مستولی سازی"

"מה אנוש כי תגדלנו ותשית אליו לבך" و او را امتحان کنی! بعد از قبولی بدرجه بالاتری نائل گردد. و صدیق سوال میکند، چقدر دیگر من باید این یسوریم و عذاب را تحمل کنم؟ و چنین است آدمی که خطا میکند، دو کار بایستی انجام دهد. الف: به خطای خود اعتراف کند. ب: توبه و اصلاح کند خطایش را و توبه خود رانشکند. و بر وزن این دو نکته صدیق میگوید: خطا کردم و تشووا תשובה میکنم. صدیق میگوید: من میدانم که هشم حتی خواستار مرگ شریر نیست. تا او توبه کند! بنابر این خواهش دارم مرا از تنگناها برهان، تا بار من سبکتر شود و بتوانم آنها را تحمل کنم. بدین دلیل گفت: "چرا زنجیر شده و به غنیمت برده شده ام، چرا گناه مرا پاک نمیکنی و خطای مرا دورنمیسازی؟ بحدیکه در خاک خواهم خوابید و مرا جستجو خواهی کرد و نخواهم بود." زیرا: تاهر زمانیکه او بوسیله سامخ آلف احاطه شده، به عبادت هشم و ترمیم و تیکون תיקון،

نران ירון خود (נפש جان- רוח- נשמה نشاماه خود) نتوانم پرداخت. دوست دوم ایوب **بلداد هشوحی** جواب داد و گفت: تا بکی این چیزها را خواهی گفت: و سخنان دهانت باد شدید خواهند بود. آفریدگار داوری را منحرف میکند؟ آیا قادر مطلق انصاف را منحرف نماید؟ تا بکی تقصیر را بر گردن سامخ آلف میگذاری؟

شک و تردیدی نیست؛ که قادر مطلق قضاوت عادلانه میکند.
 فرزندان تو گناه ورزیدند و آنها مطابق اعمالشان حکم شدند. تو نیز
 اگر پاک و راست می بودی؟! بیهوده مستوجب این همه یسوریم
 نبودی! البته برای تو بیدار میشد و مسکن عدالت، تو را آراسته
 میساخت و اگر موضوعات تو شفاف و راستین میبود! البته که تو در
 زمره صدیقان دیگر بودی. اگر مایلی بدانای که گفته های ما درست
 است! از بزرگان و پیران دوره قبل خودت بپرس! زیرا گفته شده:
 "روزهای قدیم را بیاد بیاور، و از افراد دوره خودت سوال کن؛ از
 پدرت و پیران خودت سوال کن بتو خواهند گفت"

"זכר ימות עולם בינו שנות דר ודר שאל אביך ויגדך זקניך
 ויאמרו לך:" آنگاه حقیقت را در قلب خود آراسته کن. چون ما از
 نسل دیروز هستیم و هیچ نمیدانیم. "روزهای ما جز سایه ای بر روی
 زمین نیست" بایستی استغاثه و درخواست کنی تا احسان **חֶסֶד** خِسد
 هشم بر تو مستولی شود. مثال تو مانند مثال ذیل است: "آیا زمین بی
 آب نمو میکند؟" آیا نی بدون مرداب یا باتلاق رشد میکند؟ هم چنین
 است راه جمیع فراموش کنندگان آفریدگار و امید ریاکاران ضایع
 منقطع میشود. و یا اینکه **שמחה** روان تو از ریشه مهم، و درجات
 والاست اگر آب ننوشد خشک خواهد شد. آبی وجود ندارد جز توراه
 چون توراه به آب؛ شیر؛ **عسل**؛ **روغن**؛ و **شراب** تشبیه شده و در
 زمانیکه نی سبز است چنانچه آن را نَبَرند؛ خود بخود خشک میشود.
 فراموش کنندگان **א-ל** چنین هستند که احسان و **חֶסֶד** خِسد کامل
 است و اصل را فراموش میکنند زیرا: او مظهر **חֶסֶד** و احسان
 مطلق است. زیرا: همه خوبیها که بما میرسد، از اوست. ارتقاء و

اعتلای ما به او بستگی دارد و نه جز او. هم چنانکه واضح روشن است، چقدر خوب است که آدم همواره، عمیقاً به قدوسیت وارد شود و نه بصورت ظاهری و سطحی، و برای این میل و اراده کامل و ایمان راسخ لازم است. زیرا: امکان دارد انسان بدون داشتن ایمان و اعتماد قوی امیدش را گم کند، و احسان هشم را بتعویق می اندازد. و **"اعتمادش خانه عنکبوت خواهد بود"** بر خانه خود تکیه میکند و استوار نخواهد بود. زیرا: کلمه **לדב-י** بمعنای **عنکبوت** بدو کلمه در می آید! بتعویق انداختن و هست. هست **י** شمارش عدی آن ۳۱۰ میباشد که ده برابر ۳۱ یعنی **אל-ל** که احسان کامل و بی همتای آفریدگار است، که ما بتعویق می اندازیم. بهر صورت شخص تملق گو و بیدین و چاپلوس می بیند که کارش پیش میرود و موفق است. بنابراین او به موفقیت خود تکیه میکند بدین دلیل گفته **"اعتمادش خانه عنکبوت خواهد بود"** بر خانه خود تکیه میکند و استوار نخواهد بود و با تحقیر و با تملق چاپلوسی استقامت میکند ولی قائم نمی ماند، و اگر بی افتد باز هم به بی دینی و سبکسری و تملق و تحقیر خود ادامه میدهد. و او نمیداند که بر خواستن جز از طرف قدوسیت و **امت** نیست. و دروغ وقتی می افتد؛ تا ابد برخواستن نخواهد داشت. هم چنانکه هشم برای **مار نیروی و سوسه گر** تعیین کرد و گفت: **"بر شکمت راه خواهی رفت، و تمام روزگار زندگیت خاک خواهی خورد"**

"ל-ל-ג-ח-נ-ך-ת-ל-ך-ו-ע-פ-ר-ת-א-כ-ל-כ-ל-י-מ-י-י-י-י" باید بدانیم که موفقیت آدمی بستگی به نورهای الهی دارد که به آدم می تابد. حتی آفریدگار به افراد شریر و ستمکار این نور راسطع میکند چون زمانه اینک بنفع او بازی میکند. و بر وفق مراد او میگذرد. بهمین دلیل بزرگان

یهود گفته اند: اگر شریری را دیدی که زمان بروفق مراد او بازی میکند! با او درگیر مشو. وراز آن در جمله است. "**כטוב הוא לפני** **נפני**" یعنی "پیش روی آفتاب ترو تازه است و شاخه‌هایش در باغش پهن و پخش میگردد." و ریشه هایش در توده سنگهای ریز در هم بافته میشود" و بر سنگریزها نگاه میکند اگر از جای خود کنده شود! او را انکار و حاشا کرده و میگوید: ترا نمی بینم، منظور از سنگریزها:؟ چنین استنباط می شود: در اجتماع افرادی یافت میشوند، که آنان در ابتدا کوچک و سنگ ریزهای **سرچال**؛ و **محلّه**، و **گتو** بودند حال بمقام و بزرگی و جاه جلال و یا به مال ملال رسیده اند. این است که سنگ ریزهای کوچک را نمی بیند و روی بر میگردداند از افراد کوچک و حقیر و بی بضاعت و حاشا و انکار میکنند که آنها را ندیدند که همچو او از **محلّه** و **گتو** بر خاسته اند حال توجه به دیگران ندارند و خود را از سرشت دیگران نمیدانند. و طریقت خوشی و خوشحالی او همین است که دیگران از خاک و سرشت دیگری روئیده خواهند شد. و شریر را دستگیری نمی نماید. و وقتی قضاوت ۲۶ بر او مستولی میگردد، در ابتدا بنیاد ریشه‌های او را در آسمان قطع میکند و بعد در پائین او را نابود میکند و اینجا است که او به سنگریزها میگوید: شما را ندیدم. چنین است: اندازه در مقابل اندازه، سنجش در مقابل سنجش و یا معامله بمثل، هم چنانکه در خوی و خصلت تو با چاپلوسی و تملق رفتار میکرد، چنین با او رفتار میکنند و میگویند: ریشه ترا در دنیای بالا در میان ریشه ها ندیدیم، و گوئی او از خاک دیگری نمو میکند. زیرا: گفته شده: "**همانا هشم مرد کامل را حقیر نمیکند**" و اگر او را بدست سامخ آلف میدهد، بدین جهت است که او را آزمایش کند! و او همیشه در آن وضع نخواهد بود. زیرا: در پایان

امتحان‌ش از آنجا خلاص خواهد شد. و بیرون می‌آید؛ بدین دلیل گفته شده: بدام شریران نخواهد افتاد. بلکه در آینده به سمت قدوسیت وارد میشود و شادی زیادتری حاصل خواهد کرد، و جلال شخینا بر او مستولی خواهد گشت. "تا دهان ترا از خنده پر کند" و لب‌هایت از آواز شادمانی و تمام بدیها و یسوریم ترا دشمنان تو برداشته خواهند پوشید. و تو از دام شریران خارج شده و نهایتاً خیمه شریران نابود خواهد گردید. پس ایوب در جواب گفت: یقین میدانم که چنین است. لیکن انسان نزد آفریدگار چگونه عادل شمرده شود؟! اگر بخواهد با او بجنگ برود. زیرا: البته که او میداند که آدمِ خاکی هیچ دلیلی برای صدیق بودن خودش ندارد، در مقابل رهبری او که همیشه با آفریده‌های خودش بیش از اینکه آنها قابلیت آن را داشته باشند احسان میکند. چگونه میتوان صدیق بود با نام **إل-عزیز** که او نام احسان کامل است. "یکی از هزار او را جواب نخواهند داد" زیرا: پروردگار بیش از آنکه او بتواند دریافت کند به او لطف و احسان می‌نماید. او در فهم حکیم و در قوت توانا است. کیست که در مقابل او مقاومت کرده و کامیاب شده باشد؟ آنکه کوه‌ها را منتقل می‌سازد و نمی‌فهمند. و در غضب خویش آنها را واژگون می‌گرداند. هم‌چنانکه در دوره طوفان نوح، و دوره **هَیْلِگَاه** (عصر ایجاد تفاوت فرهنگی در بین افراد بشر) که بُرجهای بلند ساختند تا به **خدا** برسند و با او به جنگ در آیند، و با بودن مردم **سُدُوم**، زمین را از مکانش می‌جنباند، و پایه‌های آنرا بلرزه در می‌آورد و متزلزل میکند. و آفتاب انرژیهای خبیث را امر میکند، طلوع نکند و بتمام نیروهای منفی که مانند ستارگان میدرخشند، بتمامی آنها خاتمه میدهد. و به تنهائی آسمان را می‌گستراند و نورهای خود را بر جهان ساطع می‌گرداند و خود بتنهائی جهان

هستی را حاکم است. در آنموقع با جبروت بی همتای خود بر
 موجهای دریا می خرامد. کارهای عجیب و شگفت انگیز انجام میدهد؛
 که مرزی و حدی ندارد. و رازش در این است "وقتی آن می افتد
 دیگری برمی خیزد" و تمام عجایب از ۵۰ دروازه های **بینا دینا**
 اینک از کنار ما میگذرند و ما او را نمی بینیم، عبور میکند و او را
 احساس نمی نمائیم. کیست به او بگویند چه کاری انجام دهد؟ زیرا:
 تمام کردار او **امت آمه** است. که حروف اول جمله گواهی
 میدهد. "מי יאמר אליו מה תלשה" از ترکیب حروف اول سه کلمه
حقیقت امت آمه بدست می آید. و هیچ کس در مقابل قضاوت او نمی
 تواند دهان باز کند. آفریدگار خشم خود را باز نمیدارد، و مددکاران
 شایسته درگاه اوزیر فرمان او خم می شوند. پس کیستم که او را
 جواب دهم؟ و سخنان خود را باز گو کنم، تا با او مباحثه نمایم. که اگر
 عادل می بودم. او را جواب نمیدادم. بلکه نزد داور خود استغاثه
 مینمودم. هم چنانکه در احادیث آمده است **ایوب از مشاوران پرعو**
 بود. بنابراین **جبروت عظیم جدوکه** آفریدگار متبارک را میدانست، که
 بیائین آورد و نابود کرد کرسی و سرداری پرعو بزرگ را که از تمام
 سران قومها قویتر بود و رهبر مصر می بود که خوانده شده "רהב
 رهاب" پس ایوب که زائیده زن است چه می تواند بکند؟ بلکه
 میگوید: "اگر او را می خواندم و مرا جواب میداد،" باور نمی کردم
 که آواز مرا شنیده باشد! زیرا: **مرا به تند بادی خورد میکند.** و بدون
 دلیل زخمهای مرا بسیار میسازد، مرا نمیگذارد که نفس بکشم. بلکه
 به تلخی ها پر میکند. اگر در باره قوت سخن گویم اینک او قادر
 است و اگر در باره انصاف، کیست که راه را از برای من تعیین
 کند؟ دیگر اینکه حتی اگر من در قضاوت خویش، مزکی در آیم بنظر

پرو دگار متبارک شریر خواهم بود، بخاطر کلمات ناشایست که از دهان بیرون آمده بخاطر دردهایم، و این است که میگوید: اگر صدیق میبودم، شریر **נפלא** خوانده خواهم شد. بلکه دردهایم بسیار سنگین است. بر اینکه من خودم میدانم که کاملیت و صداقت من از روی طبیعت و روش شخصی ام بود. اما انرژیهای بیرونی مرا احاطه کرده بودند و مرا به شخصیت دیگری برگرداندند و از کاملیت به شخصی لجوج و سر سخت و کج رفتار تبدیل کردند. بدین دلیل است که میگوید: کامل هستم ولی منحرف و کله شق و برگشت و گفت: اینگه کامل هستم خویشتن نمی شناسم یعنی " کامل هستم و جان خود را نشناسم " زیرا: دانستن چیزی گویای شناختن یکتائی هشتم است. و رازش در این جمله است که گفته شده: و آدم همسرش را دانست (شناخت) یعنی با شخینا یگانه شد. بنابراین میگوییم: " او عادل و صالح است، و شریر را هلاک میسازد "

" جهان بدست شریران داده شده " پس اگر چنین نیست! کیست که این کارها را میکند؟ سپس میگوید: " از زندگی خویش نفرت دارم " روزهای من به تندی باد میگریزد و نکوئی را نمی بیند. " و مثل عقاب که بر شکار خود فرود می آید " و واضح و روشن است، که سخنان و گرفتاری صدیق بدین دلیل است که در دام انرژی منفی و پوسته بیرونی بنام **קליפה** قرار گرفته و تمام سعی او بر این است که از چنگ پوسته بیرون بیاید و به قدوسیت ملحق شود. و اگر او بخواهد به خواسته و آرزوی پوسته بیرونی عمل کند، لازم است کاملاً از مرز قدوسیت و الهیت بیرون آید استغفراله، و صدیق از این امر بسیار میترسد و هر اسان است مبادا قدوسیت را رها کند و به افسرده گی مبتلا شود. زیرا: گفته شده: " **בראתי יצר הרע, בראתי**

הבליך" یعنی نفسِ اماره، و سلطان را من آفریده ام. ادویه؛ و داروی او را نیز داده ام. "چاشنی او توراه مقدس است. [پشنهاد نویسنده: هر فردی افسرده است، بمطالعه توراه بپردازد: خلاص. آمن... ٭٭٭ ٭٭٭ ٭٭٭] بر گردیم بداستان خودمان: بهر حال صدیق که بچنگال پوسته کیپا קליפה افتاده برایش امکان ندارد کاملاً بر غریزِ نفسانی خود غلبه کند و کار نیکو انجام دهد و خطا نکند. بنابراین میگوید: "اگر خویشتن را به آب برف غسل دهم!" زیرا: **נְשִׁיג** بمعنای برف است و این پیام را در بر دارد که گناهانِ فرموش شده ام را بیاد خواه آورد. زیرا: شمارش عددی **נְשִׁיג** برابر با کلمه **נְשִׁיגָה** بمعنای فراموشی است. و رازش در این است که از این ببعد، با پاکی و طهارت و قدوسیت کامل قدم بر خواهم داشت و لباسهای نا پاک خود را کنده؛ و لباس مطهر سفید که تمثیلی از **חֲסִדְקָה** است، بر تن خواهم کرد. و این مثال شخصی است، که تمام بدنش از نا پاکی زهر مار پوشانیده شده و در منجلاب خطا غوط ور گشته، او را **מְלֵבָס** به جامه پاک و منزه و مطهر نمی کنند، تا زمانی که جسم او پاک و طاهر شود. زیرا گفته شده:

"لباسهای ناپاک خود را کنده ام، چگونه مجدداً آنها را بپوشم، پاهای خود را شسته ام چگونه آنها را ناپاک کنم" (غزل غزلها سلیمان فصل ۵ آیه ۳)

"פִּשְׁטִי אֶת כְּתָנִי אֵיכָכָה אֲלַבְשְׁנָה רַחֲצִי אֶת-רַגְלֵי אֵיכָכָה אֲטַנְפֵם"

"کاشکه عصای تنبیه خود را از من بردارد! و هیبت او مرا نترساند. آنگاه سخن میگفتم و از او نمی ترسیدم. لیکن چنین چیزی

در خود نمی یابم" واضح و روشن است که صدیق , توان سخن گفتن به میل خود را ندارد و نمیتواند سر خود را از درون قدوشا و صداقت بلند کند، تا زمانیکه پوسته بیرونی **کلپیا کلپوفا** او را در بر گرفته و مانند شخصی که نا پاکی بریت میلا یعنی **نا مختون** است آنموقع است که در نظر قدوسیت **بیگانه** محسوب می شود و گفتارش شنیده نمیشود. بدین جهت گفت: "**کاشکه عصای خود را از من دور کند**" و "**مرا در حقیقت خودش غرق نکند**" تا زمانیکه او در حیطه پوسته بیرونی **کلپیا کلپوفا** است, جلال الهی یعنی شخینا با او نخواهد بود. ولی زمانیکه پرودگار متعال و متبارک با رحم بزرگ و بی همتای خودش بصدیق لطف میکند, آنگاه او را با احسان خودش بدرون قدوشا بر می گرداند و رازش در این است که گفته: هم چنین ملتها و قومهای دیگر را قضاوت خواهم کرد. سپس به آرامش و نور بر خواهند خاست, و این به کلمه **آنوخی** **آزیدی** ارتباط دارد که شمارش عددی آن برابر با **۸۱** بمعنای **کرسی الهی** است. و عدد آن برابر با ۸۱ میباشد, که نورهای بسیاری از آن ساطع میگردد. سپس می گوید: "**جانم در اندرونم خم شده, منقطع گشته و از حیاتم بیزار است.**" ولی این صدیق هم چنانکه بچنگال پوسته بیرونی افتاده و با او رفتار میکند از راه قضاوت و دادخواهی نیست. که حتی شریران قبل از محاکمه مستوجب این گرفتاری و شکنجه بخاطر گناهانش نخواهد بود, مگر بعد از مرگ. و این است که صدیق در شک و تردید باقیمانده, که چگونه است که این مجازات را در حیاتش متحمل می شود؟ پس ناله خود را سر میدهد و درسختی جان خود سخن میگوید: "**به آفریدگار میگویم من را ملزم مساز**" یعنی اگر صدیق هستم مرا مانند شریر حکم نکن. و مرا بدست شخص شریرو ستمکار

که کلیپا קליפה خوانده شده یعنی پوسته بیرونی نسیار. و اگر من شریر هستم! لااقل مرا آرامش ببخش تا از خود دفاع کنم, زمانیکه مرابه جهت گناهانم قضاوت میکنی, هم چنانکه در دادگاهای دنیای خاکی عمل میکنند. این است که میگوید: "مرا بفهمان که از چه سبب با من به جنگ در آمده ای؟" آیا برای تو نیکوست که ظلم نمائی؟ و عمل دست خود را حقیر شماری, و بر مشورت شریران تابش کنی؟" دیگر اینکه مسلم است که این صدیق شخصی کامل و راستین و درستکار است, هم چنان که نویسنده شهادت میدهد و مینویسد: و هشتم دل را تفحص میکند و احتیاج به آزمایش ندارد. دلیل بر اینکه با خواسته پوسته بیرونی موافقت کرد که او را امتحان کند اینطور بنظر میرسد: که هشتم تنها به ظاهر صدیق نظر افکنده استغفرالا و نه به باطن او, همانند آدمها که برون را مشاهده میکنند, و نه سیرت را. مانند face book بنابراین حال, او میخواهد وجدان هشتم را بسنجد! پس می پرسد: "آیا ترا چشمان بشر است؟ یا مثل انسانها می بینی؟" آیا روزهای تو مثل روزهای انسان است؟ و یا سالهای تو مثل روزهای انسان است. که خطاهای مرا جستجو می کنی و برای گناهانم تحقیق مینمائی. اگر چه میدانی که شریر نیستم, و از دست تو رهاننده نیست, و فراری وجود ندارد. دستهای (ید قدرت تو) وجود مرا تماماً سرشته و مرا آفریده است, و آیا مرا هلاک میسازی؟! بیاد آور که مرا مثل سفال ساختی و آیا مرا مثل غبار خاک بر میگردانی؟! نه تنها این اگر شریرم و مستوجب مجازات هستم, در هر صورت باید فرصتی بدهی تا آخر حیاتم, زیرا: امکان توبه و تشووا و باز گشت دارم, همانند دیگر شریران. آیا مرا مثل شیر خوردنی نریختی! و مانند پنیر منجمد نساختی؟ و مرا بیپوست و گوشت ملبس نمودی و مرا با

استخوانها و ۳۶۵ رگ و پی‌ها بافتی. حیات و احسان بمن عطا فرمودی و لطف تو روح مرا محافظت نمود و مرا در این دنیای پست مادیات گذاردی یعنی در دنیای عمل **עַלְמָא דְּדַנְיָא**. حال آمدی افسردگی را بدردم بیافزائی، زیرا: به سامخ آلف اجازه دادی که مرا از تمام اطراف احاطه کند، و مرا از کف پاهایم تا فرق سرم در درون خودش ببلعید، این است که میگوید: **"همگی، همرا با هم مرا احاطه کرده، و بلعیده اند"** و اگر این مجازات بخاطر گناهانم من است، بیاد داشته باش که جسم مرا از ماده دنیای خاکی درست کرده ای بنابراین بهر حال او برخلاف میل خودش خطا میکند، و جسم مادی و نشامای مقدس را علی رغم میلش، خطاکار، و گِل آلود و مکدر میکند. این است که میگوید: **"تمنا اینکه بیاد آور که مرا از ماده خاک ساختی"** زیرا: آدم صدیق بروی زمین نیست که فقط خوبی کند و خطائی نداشته باشد، نه تنها این بلکه اگر پروردگار متبارک میل به قضاوت و مجازات بجسم خطا کار دارد! بنابراین او را تحول سلطان داده و مجوز باو داد که بمیل خودش عمل کند. این نیز بنظر محاکمه نا موزون و بیعدالتی از جانب پروردگار متعال است، استغفراله، زیرا: که جسم در آینده تمامی آن فاسد و از هم پاشیده خواهد شد و بخاک باز خواهد گشت، و هیچ انتقامی از این بزرگتر، و هیچ مجازاتی از این سنگینتر نیست. چرا بایستی پیش دستی کرد و در طول حیات او بوسیله فرشته دشمن شالم درد او را زیادتیر کرد. بدین دلیل میگوید: **"مرا بخاک برمیگردانی"** و بعد گفت: و این چیزها را در دل خود پنهان کردی، و میدانیم که اینها در فکر تو بود با تمام این اوصاف من میدانم با اینکه شخینا دور از من است، از تمام اطراف و در اوقات مرا از دور نگهداری میکند، و او نمیخواهد **קְלִיפָא** را

تا پایان آزمایش از من دور کند، این است که میگوید: اگر خطا کردم مرا نشان کردی و مرا نگاه داشتی، و از گناه ام مرا مبرا و پاکیزه نخواهی ساخت. اگر شریر هستم وای بر من، و اگر عادل هستم سر خود رابلند نخواهم کرد، زیرا: از اهانت پر هستم و مصیبت خود را می بینم. و بعد از این گفت: اگر سرم را بلند کنم، "مثل شیر مرا شکار خواهی کرد" معنای این جمله چنین است: وقتی صیادان میخوانند شیری زنده بدام اندازند! او را با کمند و طور آهنی بدام می افکنند، که نتواند پاره کند، چنین است دستگیری این صدیق که پوسته بیرونی **کیپا کلیدפה** همواره او را احاطه و با قدرتی سنگین او را دنبال میکرد. تا اینکه او تسلیم و گرفتار شود و در دام صیادان در بند آهنی آنها بی افتد. و گذشته از آن **کلپا کلیدפה** افتخار میکند که تا این حد قدرتش را بر اوسوار میکند، و قدوسیت از او دور میشود و ناپدید میگردد. و این است که میگوید: "باز میگردی و مرا متحیر و متعجب میکنی و غضب خویش را بر من می افزائی" زیرا گفته اند:

רבות רעות צדיק ומכלם יצילנו י-ה-ו-ה:

بدیهای بسیار برگرده صدیق فرود میاید!

و او میداند که از جانب هشتم است. و هشتم از همه آنها او را نجات میدهد. زیرا: **بدیها یعنی רעות** شمارش عددی آن برابر با ۶۷۶ می باشد، و این عدد ۲۶ برابر نام هشتم است یعنی $26 \times 26 = 676$ پس **صدیق** قبول میکند یک وزنه ۲۶ دیگر نام هشتم را روی خودش قبول کند، یعنی $676 + 26 = 702$ که همانا نام **شبوات פיבת** است که شمارش عددی آن برابر با ۷۰۲ می باشد. با نگاه داشتن شبوات، آنگاه هشتم تمام گرفتاریها را از تو دور میکند. خلاص: برگردیم بداستان خودمان: بدین

دلیل است که پروردگار نطفه را در رحم مادر میبندد! که انرژیهای بیرونی امکان دید و چشم بد و شور زدن را نداشته باشند و نظر بد و ناپاک بنطفه نخورد. این است که ایوب ادامه میدهد و میگوید: "چرا از رحم مادر مرا بیرون آوردی؟" زیرا: در آنجا در رحم، جبروت الهی حکومت داشت، و هیچ انرژی و پوسته بیرونی نمیتوانست نظر بد و یا چشم ناپاک و شور نسبت به او داشته باشد. و بسیار آرامش بخش بود، اگر در شکم مادر وفات میکرد. تا اینکه بیرون آمده و گرفتار پوسته بیرونی سامخ آلف و چشم ناپاک او بی افتد، و ادعای دعوی نماید، و از او نزد آفریدگار چغلی و شکایت کند! و چشم و نظر حسادت بر او افکند. هم چنانکه در مورد حضرت ابرهیم و اولاد او اسحق شد. این است که میگوید: "از برای چه مرا از رحم مادر بیرون آوردی؟" کاشکه جان میدادم و چشمی مرا مشاهده نمیکرد. "پس می بودم، چنانکه نبودم، و از رحم مادرم به قبر برده میشدم" "آیا روزهایم کوتاه و کم نیست؟! " پس مرا ترک کن، و از من دست بردار تا اندکی رفاه یابم و گشاده روی شوم. قبل از آنکه به جائیکه از آن برنخواهم گشت بروم. بزمین ظلمات و سایه مرگ. در قبره تاریکی محض بزمین مُردگان که در آن جرقه ای از نور آرزو است که صدیق بتواند راه خروج بیابد و از این ظلمات غلیظ و سنگین که **أَفَلْ** بمعنای تاریکی خوانده شده رهائی یابد. و این کلمه را بدین شکل تبدیل کند. **وَلَا** بمعنای معجزه و نهایتاً بدین کلمه **أَلْف** (الف) در خواهد آمد که حرف اول نام **أَلْف-هـ** آفریدگار می باشد.

دوست سوم ایوب **صُفْرِ نَعْمَانِي** جواب داد و گفت: آیا بکثرت سخنان جواب نباید داد؟ و مرد پُرگو عادل شمرده میشود؟ آیا بیهوده گوئی تو مرد را صادق میکند؟! چنین است دوست سوم ایوب نیز با دوستان

دیگر هم فکر و هم عقیده است که گفتار ایوب از روی قدرت **سامخ** **آلف** یعنی *citra akhra* است که او را احاطه کرده و ناشی شده است؛ و ایوب با خودش صادق نیست. و هم چنانکه واضح و روشن است، پوسته بیرونی **کلپاک** **ליפה** احمق خوانده شده و آوازه حماقت از گفتار بسیار زیاد او است. زیرا: هر آنکس گفتارش موثر واقع نمیشود پرگوئی میکند. رفتار او نیز چنین است، زیاد صحبت میکند؛ و گفتاری را بیان کند که عاقلانه نیست که بتواند دلائلی برای جوابهای خود داشته باشد؛ اما کسیکه حقیقت و امت **מת** را بیان میکند. احتیاج به زیادگوئی ندارد. زیرا: امت خودش را آشکار میکند. شخص عاقل بین امت و دروغ فرق میگذارد، به هیچ وجه زیادگوئی نسبت به طرف مقابلش که احمق است زیادگوئی نمیکند. زیرا: گفته شده:

"צדק צדק תרצה."

"صداقت و عدالت را دنبال کن"

دوست ایوب خطاب به ایوب ادامه داده میگوید: **ایمگوئی** که تو پاک و ذلال هم چون بچه نوزادی، و تعلیم من پاک و شفاف است. ولیکن کاشکه پروردگار سخن بگوید: و لبهای خود را بر تو بگشاید، و اسرار حکمت را از برای تو بیان کند. که شاید بقدرت **תשובה** یعنی **توبه** کنی تا که در آخر با گفتار او همراه شوی. با توجه باینکه هنوز همراه نیستی و آدمی هم چو تو، که بچشم افراد، لایق و شایسته نبود جز شریر، با این اوصاف شاید اینک بقدرت **תשובה** و **توبه** نائل گشته و به درجه نهائی مزی شوی. در **آنموقع** **"آفریدگار حکمت** و **رازهای پنهان خود را از برایت بیان خواهد کرد"** زیرا: **"که حکمت و هستی دو طرف دارد"** پس بدان که خدا کمتر از گناهانت تو را

سزا داده است. آیا عمق خدا را میتوان پیدا کرد؟ یا بگنه قادر مطلق میتوان دست یافت! همانند بلندیهای آسمان است و عمق آنرا نخواهی دانست، از جهان طویلتر و از دریا پهنتر است. رهبری دنیای بالای او بر تمام زمین مسترد و پهن میشود همه چیز را در بر میگیرد. بدین دلیل برای آدمی امکان ندارد، به هدایت متبارک او دست بیابد و یا درک کند پس جائز است که در تمام اوقات، تقدیر و شکر گزار باشد. و اگر در ابتدا نورهای بسیاری بر او تابان بود و خدا را از برای او بست و کم کرده، مجدداً هشم نورها بیشتری منبسط و متشعشع خواهد کرد، بایستی آدم لیاقت هر چه باو داده شده داشته باشد، و شایستگی آن را پیدا کند، تا از برایش بماند. اگر سخت بگیرد و در تنگنا بماند و به ناله و شکایت پردازد، بمحاکمه دعوت کند! کیست که او را ممانعت نماید؟ زیرا: گفته: "تبه کاری و بطالت او را میداند و شرارت را می بیند، اگر چه در آن تامل نکند" آیا مرد تو خالی و جاهل فهیم میشود؟ و یا از خر وحشی انسان متولد شود؟ واضح و روشن است که متبارک باد نام او، تبرک الله است که جرعه های نور را از **نشاماه** **נשמה** آدم خطاکار دور میکند؛ تا اینکه او کاملاً خالی و عاری از نور شود. تا در پایان آزمایش، تمام انرژیهای درونی **روح** **רוח** در دلش که **לב** خوانده شده استوار؛ و نورهای جدید در ظرف او یعنی به **نشاماه** او که به **مغز** **מוח** مربوط میشود، داده شود. ولی باید دانست که آدم بایستی ظرفش، که همان دل است را آماده و پاک و مقدس و طاهر کند، تا شایستگی گرفتن **ماهیت ذات اقدس الهی** DNA را پیدا نماید و در وجود او ساکن شود زیرا: نوشته: **לוי מקדשו** **ושכנתی בתוכם:** "از برایم مکانی مقدس کنید تا در دل آنها ساکن شوم" بهمین دلیل پادشاه داوید **هملخ** میگوید:

"לב טהור ברא-לי אלה-ים ורוח נכון חדש בקרבי"

"آفریدگار قلب طاهر، تجدید فرما درمن، وروح شایسته تازه کن در وجودم" این است که دنباله داستان میگوید: **"اگر تو دل خود را پاکیز و آراسته سازی"** و دستهای خود را بسوی او دراز کنی **"اگر در دست تو تبه کاری و حيله است آن را از خود دور کنی. بی انصافی و بی عدالتی درخیمه های تو یافت نشود. پس یقیناً میتواند از کلیپا קליפה بیرون آید، و از دست او خلاصی پیدا کند. آنگاه میتواند روی بی عیب خود را بسوی آسمان بلند کند، و مستحکم شده نخواهد ترسید. زیرا: که مشقت خود را فراموش خواهی کرد. و آن را مثل آب رفته بیاد خواهی آورد، و روزه گار تو چون گیتی برخواهد خاست و **"از روشنای ظهر روشن تر"** خواهد شد. و اگر چه تاریکی باشد مثل صبح خواهد بود. در اینجا است که بار سنگین کلیپا קליפה از او دور میشود، و او بلافاصله میتواند پرواز کند و بسوی درجه **חֲסֵד קָדוֹם** دنیای بالا یعنی آسمان بالا رَوَد و خواسته خود را درخواست کند و بگیرد زیرا: در آنجا نه سلطان و نه حائلی خواهد بود. و تمام ۱۰ درجات انرژی شامل حالش خواهد بود یعنی ۱۰×۳۱ که برابر ۳۱۰ و این برابر با کلمه **יג** بمعنای هست میباشد. بهمین دلیل میگوید: **"اعتماد و اطمینان خواهی داشت زیرا: امید است"** حتی وقتی جسم او را در قبر میگذارند، دیگر بدن او پوسیدگی و کرم خوردگی و انرژهای منفی دیگر از جمله حشرات و حیوانات خرنده او را نخواهند خورد؛ و به او غلبه نخواهند داشت. زیرا: او از این آزمایش در زمان حیاتش سر بلند در آمد. بدین دلیل نوشته: **"قبر ترا خواهند کند و تو با اطمینان در آن دراز خواهی کشید"** و بهمین دلیل داوید **هملخ میگوید: אף-בשרי ישכון לבטח****

واماً بدنم با اطمینان و امنیت ساکن خواهد شد. (تهیلیم فصل ۱۶ آیه ۹)

بعد گفت: اطراف خود راجستجو کرده, با اطمینان خواهی خوابید. ولی اگر جانش شریر باشد, تمام بیرونیها و حیوانات خزنده آمده و جسم او میخورند, و باعث تغیر و متزلزل شدن او میشوند, و او را باین و آن سمت می گشند. ولی در مورد صدیق چنین نیست: با بازگشت کامل و بدون پشیمانی آرامش گرفته و خواهی خوابید, و ترسناک نخواهد بود, و این است که گفته: "بسیاری ترا تملق و آرزو خواهند نمود" چونکه همه محتاج صدیق هستند, زیرا او در رتبه یسود ۶۶۵ یعنی پایه و اساس قرار دارد و بر همه تاثیر قوی دارد, و هر آنچه دریافت میکند, آنرا بزمین یعنی مَلخوت מַלְכוּת و ساکنان آن تقسیم میکند. مانند شکل ذیل. لیکن بر عکس صدیق, شریران که از راه بد خود بر نمی گردند تا خود را تیکون درست و ترمیم کنند, بنابراین "چشمان شریران کم سو, و پناگاه آنها منهدم و نابود میگردد. و امید آنها جان کندن است"

شکل گذاشته میشود

پس ایوب جواب داد و گفت: "بدرستی که شما دوستان یک قوم هستید" و با وفات شما حکمت **חַכְמָה** نیز خواهد مُرد" اما حکمت دوستان این صدیق بسیار ناچیز بود، و فهم آنها در حدی بود که باین نتیجه برسند؛ که گوئی اصل حکمت بآنها داده شده زیرا: فکر میکردند: که با مرگ آنها، حکمت از جهان پَر خواهد کشید! مثل اینکه آنان یارانِ حکمتِ اطراف خویش بودند، باین دلیل به آنان گفت: با شما حکمت از جهان پَر خواهد کشید! ولی آنها نمیدانستند که فقط و فقط جرقه کوچکی از حکمت الهی که **חֲכָמָה** خوانده شده به آدم داده شده، هم چنانکه صدیق در جوانیش دریافت کرده بود. چنین است که صدیق به آنها میگوید: "مرا نیز به اندازه شما حکمت است" "و از شما کمتر نیستم" و کیست که این چیزها را امیداند؟ چقدر از برای صدیق زجر آور است که در رتبه و جایگاه یسوود ایستاده و قرار دارد و تمام نور دریافتی خود را پخش میکند، و اینک تمام دوستان او را کوچک شمرده، تا حدیکه او را مسخره میکنند و میگویند: "کسیکه خدا را صدا میزند، و هشتم را جواب میدهد، مردِ صدیق و کاملاً ریشخند و مسخره شده است!" و حال جوانها باو میخندند، زیرا: بیاین افتاده است. و بعد از این ایوب گفت: چگونه میشود که تماماً در اختیار سامخ آلف قرار گرفته، تا درونش از تمام انرژیهای منفی که خوانده شده **שָׂאֵיִן** شَ آنان خالی شود! و این کلمه حروف اول چهار اسم انرژیهای منفی است. که بر صدیق اصابت کرده؛ و بدین ترتیب میباشد: **שָׂאֵי** - **אֵיִה** - **דִּנְפָה** - **נִזָּה** و این کلمه بمعنای ساده آن یعنی آدم ولی معنای اصلی آن یعنی ماهی که همه این خصوصیات و انرژیها در وجود و درون آدمی است. و صدیق تمام این نیروها را بر خود تحمّل میکرد. زیرا: که او در رتبه و درجه یسوود **יִסּוּד** قرار

داشت. سپس میگوید: "ماهیان دریا برایتان خبر خواهند رساند" و بعد میگوید: "کیست که از جمیع این چیزها نمی فهمد؟ که دست هشتم آنها را بجا آورده، و جان جمیع زندگان و روح همه افراد بشر در دست او است" آیا هر آنچه دهانت میگوید گوشت نمی شنود؟ چنانچه کام تو غذا را مزه میکند و می چشد، نزد پیران نیز حکمت است، لیکن **חֲכָמָה** حکمت الهی و کبریائی نزد هشتم است و مشورت از آن اوست. (توضیح: فرق است بین عقل **בְּיָדָא** و حکمت **חֲכָמָה**.)

"او منهدم میسازد و نمی توان بنا نمود"، انسان را دربند میکند و نمی توان باز کرد، "اینک آنها را باز میدارد و خشک میشود، و آنها را رها میکند، و زمین را واژگون میکند، و سپس میگوید: "قُوت و نیروی هستی وجود نزد او است" از کلمه قوت چنین استنباط میشود: که انرژیهای بیرونی فکر میکنند، که بقدرت بازوی خود همه چیز را بدست آورده اند! که گفته شده: "بقدرت دستم انجام دادم".

بنابر این وقتی کار خراب و ناشایست سهواً بدست کسی انجام میشود، او فکر میکند که اتفاق بوده، بلکه همه چیز به رهبری آفریدگار متبک است. که نتیجه عمل شخص اشتباه باشد! زیرا: کلمه اتفاق بزبان عبری میشود: "میکره **מִקְרָה**" این کلمه میتوان چنین نوشت: **קֶרַח** " **רַק** مهشم بمعنای فقط از جانب هشتم است. که عامل فکر کند اتفاق بوده، مانند کسیکه آدمی را سهواً میگذرد، پس: آفریدگار در کنار او نبود؟! لیکن می بینیم که همه چیز از رهبری راستین هشتم است، و نه اتفاق استغفراله زیرا: آدم بخاطر بدهکاری زندگی قبلی خودش تناسخ و باز گشت پیدا میکند، زیرا: همه چیز و همه کس باید بسزا خود برسد. عقل رؤسای قومهای زمین را می گیرد، و ایشان را در بیابان آواره می گرداند، شریران به اصل خویش باز گشته و توبه

خواهند کرد حتی اگر در قهر تاریکی فرو روند، و تمام اُمتها و قومهای فراموش کننده آفریدگار کیفر خود را گرفته و یوغ آفریدگار یکتا را بگردن خواهند گذاشت. بلکه این صدیق در مورد خودش شهادت میدهد که او همه چیزها را دیده و شنیده است، بدین دلیل میگوید: **"اینک چشم من همه چیزها را دیده و گوش من آنها را شنیده و فهمیده است"** چنانکه شما و من میدانیم، لیکن می خواهم با قادر مطلق سخن گویم: **اَمَّا شَمَا تَفَالِهَی دَرُوغِیْنِ وَ دَنْبَالِهَ رُو خَدَیَانِ غَیْرِ کِهْ خَوَانَدِهْ شَدِهْ اِلَیْلِ یَیْزَیْلِ هَسْتِیْدِ وَ جَمِیْعِ شَمَا طَبِیْبَانِ بَاطِلِ هَسْتِیْدِ، "کَاشِکِی بَکَلِی سَاکِتِ مِیْشَدِیْدِ کِهْ اِیْنِ بَرَایِ شَمَا حَکْمَتِ مِی بُوْد"** بنابراین برای آنها بسیار خوب بود که سکوت کنند، و کلامی نگویند؛ زیرا: گفته اند: **از برای خوبی روح و جسم، بهتر از سکوت؛ پیدا نکردم. و نیز گفته اند:**

"فرد احمق که سکوت را میداند، عاقل و (حاجام) بحساب خواهد آمد؛ و آنکه دهانش را می بندد، فهیم و عاقل بنظر"

"גם אויל מזכר יש חכם יחשב אדם שפתיו נבוך" پس دلیل و سرزنش مرا بشنود و دعوی گفتار بسیار لبانم را گوش دهید. با این تفاوت اگر هنوز نظر خود را ترجیح میدهید و سماجت میکنید که طرق مرا سرزنش کنید، ولی قضاوت نکنید زیرا: شما صادق نیستید. مگر فقط بخاطر احترام نسبت یکدیگر؛ البته هشتم بر شما خشم خواهد کرد؛ و شما را بیای قضاوت و 76 خواهد نشانید. بدین دلیل است که میگوید: **البته شما را توبیخ خواهد کرد؛ و ترس او بر شما مستولی خواهد گشت آیا جلال او شما را هراسان نمیکند؟ و هیبت او بر شما مستولی نخواهد شد!؟** و تعجب میکنم چگونه است که شما از

بزرگواری و از عظمت او نمیترسید، و به چاپلوسی و تملق کردن خود ادامه میدهید؛ ذکرهای شما هم چون خاکستر خواهد بود، و حصارهای شما حصارهای گلی است، بنابراین سکوت کنید تا سخن گویم: تا از من کلمه **מ"ה** عبور کند. و راز این کلمه در این است، که این نام پروردگار در دنیای **פְּרִי־אֶרֶץ** است، که آدم را فرم داد. **מ"ה** خوانده شده یعنی تا روح مقدس بر او مستولی شود. و حقیقت جهان هستی را بیان میکند؛ و چاپلوسی و تملق نمیکند حتی اگر این گفتار شنیدنش سخت و دشوار باشد، و همه اینها بدین دلیل است که گفته شده: **"فرد چاپلوس و متملق در حضور آفریدگار نخواهد آمد"** و اما بهر حال صدیق می خواست حقیقت را بیان کند، حتی اگر محکوم بمرگ شود. زیرا: مردن را از زنده ماندن ترجیح میداد؛ تا اینکه از راه هشتم الله سر پیچی کرده و دور شود، و هر چه بر من واقع خواهد شد! می پذیرم، از برایم بهتر است که بدست هشتم بمیرم تا بدست آنها نمیرم. لیکن راه خود را در حضور او ثابت خواهم ساخت. این نیز از برایم نجات خواهد بود زیرا: ریاکار بحضور او حاضر نمیشود. بشنوید سخنان مرا بشنوید، و دعوی من بگوشهای شما برسد، میدانم که **عادل** **צדיק** **שמר** شده خواهم شد. کیست که با من بدشمنی در آید؟ پس خاموش شده جان را تسلیم خواهم کرد. هم چنانکه واضح روشن است: محکوم میتواند صورت و جلوه روی قاضی را مشاهده کند. یعنی تمام نورها که محکوم از آن محروم و مستور شده بود، باو باز گشته، پس بدین دلیل: صدیق دو چیز از عاشق معشوق نواز تمنا میکند: یعنی دو چیز از قاضی جهان می خواهد؟ **"دست جبروت خود را از من دور کن، تا هیبت تو مرا هراسان نسازد"** با انجام این دو کار، آنگاه میتوانم در جایگاه قضاوت قرار بگیرم و بایستم در حضور تو و کلام

گویم: آنگاه بخوان مرا و جواب خواهم داد: و اینکه من بگویم تو مرا جواب بده: "خطاها و گناهانم چقدر است؟" "تقصیر و گناه مرا بمن نشان بده" چرا روی خود را از من می پوشانی؟"

مگر نه اینکه در کتاب مقدس یعنی تورا ه ذکر شده و نوشته:

"וְאֵנִי הַסֵּתֶר אֶסְתִּיר פְּנֵי בְיּוֹם הַהוּא עַל כָּל-הַרְעָה אֲשֶׁר עָשָׂה כִּי פָנָה אֱל-אלהים אחרים:" و من در آنروز بخاطر تمام عمل بدی که انجام داده یعنی بدیگر معبودان رو آورده، حتماً رویم را از او خواهم پوشانید." با این جمله وارد بخش داستان جدیدی خواهیم شد که بکمک هشتم در کتاب بعدی نگاشته خواهد شد و به آگاهی شما عزیزان خواننده خواهد رسید. که در ارتباط با کشته شدن شش میلیون یهودی خواهد بود. برگردیم بداستان خودمان که میگوید: " چرا مرا دشمن می شماری؟" نام من ایوب است و چنین نوشته میشود "אֵיֹב". و نه "אֵיֹב" بمعنای دشمن " آیا گاه خشک رادنبال میکنی؟ و گناهان جوانی مرا نصیب من میسازی؟ و پاهای مرا در بند میگذاری؟ و تمام راه هایم را نشان میکنی؟ و حال آنکه مثل چیز گندیده فاسد شده ام و مثل لباس بید خورده هستم.

انسان که از زن زائیده میشود!

عمرش بسیار کوتاه است، مثل گل میروید و پژمرده و بریده میشود، و مثل سایه می گریزد و نمی ماند. آیا بر چنین شخصی چشم می اندازی و مرا بمحاکمه خود می آوری؟ کیست که چیز پاک را از ناپاک بیرون آورد؟ چونکه روزهایش کوتاه، و شماره دقایق عمرش دست تو است. و حدی از برایش گذاشته که از آن تجاوز نتواند کرد. از او رو برگردان تا آرام گیرد، و مثل مزدور روزهای خود را به

انجام رساند. با توجه به اینکه آدمی متشکل از چهار عامل مهم **جامد**: گیاه: رُشد و نمو – حیوان: زنده: آدم: متکلم میباشد؛ بنا بر این او بدرخت صحرا تشبیه شده درخیلی از موارد از آن بدتر است، و این بخاطر ماده بودن اوست و نه روحانیت او! استغفراله؛ بدین دلیل میگوید: زیرا: برای درخت امید است که اگر بریده شود، باز خواهد روئید و رُشد او متوقف و قطع نخواهد شد، اگر چه ریشه هایش در زمین کهنه شود! و تنه آن در خاک بمیرد! لیکن از آب نشه میگیرد، و مثل نهالِ نو شاخه‌هایش پر میشود. اما انسان چنین نیست اگر قطع شود و بمیرد، نمیتواند از ریشه اش تغذیه؛ و رُشد و نمو کند! زیرا: این کلمه (**נפש** نارن) از جسم او بیرون میآید. یعنی حرف اول کلمه مختصر کلمه **נפש** بمعنای جان و یا نفس و حرف دوم کلمه مختصر کلمه **נפש** بمعنای روح و حرف سوم کلمه یعنی **נפש** بمعنای ذره ای الهی که قسمتی مهم از حق است. سپس میگوید: "اما بشر میمیرد و فاسد میشود، و چون جان سپارد، کجا است؟" هم چنانکه مرد می خوابد تا زمان تناسخ و زنده شدن مردگان بر نمی خیزد؛ کاشکی مرا در کشتی مراد خودت پنهان کنی و تا غضبت فرو نشیند مرا مستور نمائی و از برایم زمانی تعیین کنی تا مرا بیاوری! در تمامی روزهای خود انتظار خواهم کشید، تا وقت نجات من برسد. تو مرا خواهی خواند: و من جواب خواهم داد. به آفرینش دست خود مشتاق خواهی شد. بدرستی کوه ای که می افتد بی ارزش میشود، "آب، سنگ را می ساید، و سیلهایش خاک زمین را می شوید و پاک میکند، و از مکانش منتقل میکند.

پس الیفاز تیمانی دوست اول در جواب ایوب گفت:

حکیمان آنها را از پدران خود روایت کردند، شریر در تمامی روزهایش مبتلا به درد است. و سالها از برایش شمرده شده، از برای نان میگردد و میگوید: کجا است؟ و خیمه های رشوه و نزول خواران را آتش خواهد سوزانید. بسختی حامله شده و گناه رامی زاینده.

ولی این صدیق امید داشت دوستانش بیدار شوند و او را دلجوئی دهند، و گفتار او را قبول کنند و به او به پیوندند و سامخ آلف، citra akhra را از او جدا کنند زیرا: باگفتار خود به سامخ آلف قدرت بیشتری میدادند، که بتواند در جایکه مستقر شده و ایستاده قدرت نمائی بیشتری کند. و این از برای ایوب به جای استمالت و دلجوئی زجر بود، بنابراین ایوب گفت: "بسیار چیزها مثل این شنیدم تسلی دهندگان مزاحم همه شما هستید" کیست که ترا به جواب دادن تحریک میکند؟ (او: ۶۶ ۶۷ ۶۸ نفس اماره تو است) مرا سخت در بر گرفته، در غضب خود مرا تکه تکه کرده؛ دندانهایش را در من فرو کرده، و مثل دشمن چشمان خود را بر من تیز کرده، دهان خود را بر من گشوده اند خد-ا مرا بدست ظالمان تسلیم نموده و مرا بدست شریران افکنده است. مرا زخم بر زخم مجروح میسازد. بر پوست خود پلاس دوخته ام، روی من از گریه کردن سرخ شده است. اگر چه هیچ بی انصافی در دست من نیست؛ و دعای من پاک است، مرا نزد اُمّتها مثل ساخته است و مثل کسیکه بر رویش آب دهان اندازند، شده ام. صالحان نظر خویش را بر ریاکاران تحمیل می کنند، لیکن مرد عادل ۶۷ ۶۸ بطریق خود ادامه میدهد. و به چپ و راست نظر نمی افکند، حالا همه شما برگشته به اصل خود بیائید! روزهای من گذشته؛ آرزوهای من و فکرهای دلم منقطع شده است. شب را به روز می گذرانند! و با وجود تاریکی می گویند: روشنی نزدیک است. وقتی

امید دارم دل خاک, خانه من است, بستر خود را در تاریکی پهن می کنم, وبا درد میگویم: "تو پدر من هستی" ای زمین خون مرا مپوشان. واستغاثه من آرام نباشد. اینک شاهد من در آسمان است وگواه من ایل

۴-۷-۱۱ الله ﷻ که صاحب بالاترین نقطه احسان ﷻ است می باشد. چشمانم نزد او اشک می ریزند. " آیا برای آدم نزد الله رفتن مشکل است؟ مثل انسانی است که نزد همسایه خود برود! "سالهای عمر اندک اندک سپری میشود" پس چرا بر نمی گردیم؟ توبه- تشووا- ﷻ کنیم ورضایت او را بدست آوریم وهشم را خوشحال کنیم. او منتظره!!!

پس **بلد شوحی** دوست دوم ایوب در جواب گفت:

آیا بخاطر تو زمین متروکه خواهد شد؟ یا صخره از جای خود منتقل گردد؟ البته روشنائی شریران خاموش خواهد شد. وشعله آتش ایشان نور نخواهد داد, ودر خیمه او روشنائی بتاریکی تبدیل خواهد شد. ومشورت خودش او را بزیر خواهد افکند, زیرا: با پاهای خود در دام خواهد افتاد. وبرروی تله ها راه خواهد رفت؛ وتله پاشنه ﷻ او را خواهد گرفت. شمارش عددی کلمه ﷻ بمعنای پاشنه پاه برابر با ۱۷۲ می باشد. زیبا است که بدانید: (مجموع کلمات پاسوک های ده فرمان نیز ۱۷۲ کلمه میباشد) یعنی هم چنانکه سنگینی ووزن بدن ما روی پاشنه پاه قرار دارد تا ما بتوانیم بر روی آن بایستیم, دنیا نیز بر روی این ۱۷۲ کلمه استوار است, ودائمی می باشد. وهر فردی این ۱۷۲ کلمه را پاشنه پاه خود قرار نمیدهد! دام برایش در زمین پنهان شده است. او را در میان قومش نه اولاد ونه ذریت خواهد بود. ودرخانه او کسی باقی نخواهد ماند؛ باز ماندگان از روزگارش متحیر خواهند

شد. بدرسستیکه مسکن شریران چنین خواهد بود! سپس دوست سوم آغاز سخن کرد: پس ایوب در جواب گفت:

تا بکی جانِ مرا آزار میدهید؟ و مرا با سخنان خود دلسرد میکنید! این دهمین بار است مرا مذمت میکنید. بشرمنده و خجل شوید که با من سختی میکنید، و اگر خطا کرده ام! خطایم نزد من میماند. پس بدانید خدا- دعوی مرا منحرف ساخته، و بدام خود مرا احاطه نموده است. اینک استغاثه میکنم و دادرسی نیست: جلال مرا از من دور کرده است. و تاج را از سرم برداشته. خشم خود را بر من افروخته، و مرا یکی از دشمنان خود شمرده؛ در نظر همه بیگانه شده ام، بچه های کوچک نیز مرا حقیر می شمارند، و کسانی که دوست میداشتم از من بر گشته اند. استخوانم به گوشتم چسبیده است. شما ای دوستانم بر من ترحم کنید، زیرا: "دست خدا- مرا لمس نموده است." چرا مثل خدا- بر من جفا میکنید؟ "ولیکن میدانم نجات دهنده من زنده است و از خاک برمی خیزد". یعنی در زمان آمدن ماشیخ آخرت شخینا از خاک برخواهد خاست" و نه تنها آن بلکه ایوب میگوید: "من او را خواهم دید" "تا بدانید این دنیا صاحب دارد و هشتم تنها قاضی و داور جهان است" بنابراین بشنوید: ای دوستان از خطای خود توبه کنید. و در راه او قدم بردارید! و خواسته او را خواسته خود کنید. چنین واضح و روشن است: حضرت آدم، که مخلوق ید قدرت آفریدگار متعال، و ساخته و پرداخته شده او بود! تا قبل از خطا با آفریدگار خود یعنی پدر و تاج سرش سخن میگفت: و بعد از خطا خود را از پدر مخفی کرد. اگر خطا نمی کرد؛ تا ابد زندگانی پیروزمندانه ای را دارا می بود. و همیشه سیر راضی و مملو از برکت هشتم، میبود. و قرار بود خود او ماشیخ **مِنْ نَبِیِّیْنٍ** باشد!

اما وقتی خطا کرد؛ **سامخ آلف** citra akhra چنان به او چسبید و مسلط گشت که گوئی به لباس مار مُلبَس گردید زیرا: **נִחַשׁ** یعنی مار شماره عددی آن با شماره عددی **מַשִּׁיחַ** ماشیخ برابر است. بهمین دلیل روزهای او کوتاه و عمرش کوتاه گردید زیرا: هشم نمی خواهد، بدی و نافرمانی را در جهان استوار کند. بدی که در او رخنه کرده بایستی پاکیزه شود، و در داخلِ خاک قبر فاسد و خُرد شود! بدین جهت روزهای زندگیش را کم و کسر کرد. حضرت آدم بعد از خطا توبه کرد و روزه گرفت تا خطایش پاک شود. چنانچه واضح و روشن است.

حضرت آدم ۹۳۰ سال عمر کرد چند سال תַעֲנִיּוֹת - یعنی روزه گرفت؟ - تشووا תַשׁוּבָה - کرد. هر کس جواب صحیح دهد: از نویسنده هدیه دریافت خواهد کرد! برگردیم بداستانِ خودمان: که ایوب میگوید:

هر چه زودتر باید عجله کنیم و از کارهای بد خود توبه و تشووا **תַשׁוּבָה** کنیم: قبل از اینکه روزها بگذرند و سالهای عمر سپری گردند و بداخل خاک قبر گذارده شویم. **توبه کردن یعنی عوض شدن،** و خصلت و اعمال بد خود را تغییر دادن است و این بسیار سخت و مشکل است زیرا: آدم بنده عادت است، پس عادت کن که عادت نکنی. بطور مثال: عادت کردیم هر روز ساعت پنج صبح از خواب برخاسته، در مقابل کامپیوتر نشسته و در ساعت هشت صبح بوقت **نیویورک stock market** را چک کنیم. حال سعی کنیم این عادت را ترک کنیم، اول برویم به پدر آسمانی خود **شالم سلام** بگویم و بعد بسراغ کارهای دیگر برویم. مگر نه اینکه گفته اند: هیچ چیز اتفاقی نیست. پس عادت کنیم! که ... عادت نکنیم.

این است که ایوب میگوید: انسان که از زن زائیده میشود!
"روزهایش کوتاه و کم، و پر از رنج و زحمات است" توضیح آنکه

رسوائی و سودائی و بد نام شدن، و بزرگی و تکبر در دل او اثر کرده بود، بخاطر موفقیت و پیشرفت روز افزون او، واضح و روشن است که

بزرگی و تکبر در نگاه متبارک بسیار منفور و ناپسند است

بنابراین بخاطر اشتباه خودش مجازات شد که ریشه آن از تکبر

و بزرگی است. زیرا: بسیار منم منم کردن و قلب خود را بزرگ

پنداشتن ناپسند است، نه تنها آن بلکه در مقابل آفرینش نیز منفور است و

نام هشم متبارک باد می خواست که ایوب تواضع پیدا کند و بزرگی

و تکبر را تسلیم کند که عادت در دل صدیق ریشه پیدا نکند، و این

ناپسندی، که درگاه هشم منفور است ادامه پیدا نکند استغفر لا:

بنابراین: این خرابی را از برای او آورد. که اشتباه خودش را حالی

شود و بفهمد؛ زیرا: همیشه مجازات آدم شیرین میشود، یعنی

کمتر خواهد شد اگر بخاطر تکبرش اعتراف و تشووا کند. بیاد داشته

باشد بزرگی و تکبر از آن پادشاه جهان است. خلق گویند برو توبه

کن از شیوه عشق **عشق**، شماره عددی کلمه **عشق** بمعنای عشق

برابر با ۱۳ که برابر با کلمه **عشق** میباشد که بمعنای یکتای هشم

است. پس وقتی میگوید: خلق گویند برو توبه کن از شیوه عشق یعنی

رها کن یکتای هشم را و مثل ما بشو! و این است که صدیق حاضر

نیست گوش کند. و در جای خودش استوار ایستاده است و میگوید:

ما زنده به عشقیم فنا را نشناسیم شایسته در دیم دوا را نشناسیم.

بی پرده فتادیم در آغوش تو ای **citra akhra**

چون شبم پاکیم حیا را نشناسیم

هر کس به دری جبه تسلیم نهاده است

ماجز در تسلیم ورضا را نشناسیم.

در زبان عبری به شب‌نم **טל** گفته میشود و شمارش عددی آن برابر با ۳۹ میباشد؛ و این عدد از پُر کردن سه حرف نام هشتم با حرف **א** الف بدست می آید: بدین شکل (717-717-717 = 717 = 39)

(20+6+13=39) همانا مجموعه عددی کامل نام 7-7-7-7 هشتم است بدین دلیل است که سرکرده کارهای ممنوع روز شبات ۳۹ کار می باشد. این است که ایوب میگوید: **یا جان بستانید زمن یا یار مرا زود بمن باز رسانید.** انسان که از بطن مادر زائیده میشود! عمرش کوتاه و کم و پرازحمت است. توبه میکند مجدداً بگناهانش باز می گردد. و این اشتباه است، **توبه میکنم ولی بار دیگر میشکنم.** زیرا: اکثر اعتراف کنندگان اعتراف و توبه آنها از صمیم قلب نیست! بلکه از روی تقلید و یادگیری اعمال دیگران و عادت تکراری است. که بعد از اعتراف به گناه خود برمیگردند همانند سگی که استفراغ میکند؛ و به استفراغ خودش برمیگردد: **احمق گناه و خطای خودش را عوض میکند.** و اگر خطای خویش را رها نمیکند! چگونه پروردگار متعال میتواند ببخشد و او را از گرفتاری و بیماری و یا روزی و معاش و یا... نجات دهد و خلاص کند. **دوستان گرامی که تا این قسمت کتاب را خوانده اید بشما تبریک میگویم.** از اینجا تا آخر کتاب خواستار گفتگو باشما را دارم، نه فقط بنویسم: **و این هدیه من کمترین بشما عزیزان است. الف: **میدم** این کلمه را نوشته و از حفظ کنید بعد آنرا در کلاه خود قرار داده بر سر بگذارید.** این کلمه بارها در توراه ذکر شده است، همانطور که قبلاً گفتیم: **ایوب یکی از مشاوران دربار پرعو بود وقتی پرعو جلسه گرفت که چگونه بنی یسرائل را نابود کند: بی‌لغام نیز یکی دیگر از مشاوران پرعو بود؛ به پرعو پیشنهاد**

داد: که بچه های اسرائیل را با شمشیر بکشند! دیدیم در آینده بی‌لغام بوسیله شمشیر کشته میشود. کلمه بالا **מָה** بمعنای از شمامیباشد. و آن حرفهای اول این کلمات است. **מָה** **דָּבַר** **מָה**. یعنی "هرطور بسنجی یا هرطور رفتار میکنی، همانطور خالق جهان با تو رفتار میکند: به تعبیر دیگر هر دستی بدهی همان دست را میگیری. هر چه بگوئی! برسرت خواهد آمد. و اما ایوب، در آن جلسه سکوت کرد و هیچ نگفت: و درد جان سوز کشته شدن بچه های اسرائیل، و درد والدین آنها را که چگونه جگرگوشه آنها از بین میروند را حس نکرد و سکوت کرد! بنابراین: خد-اوند به او میگوید: بتو درد میدهم که حس کنی در مقابل دردی که حس نکردی، و نزد پر عو سکوت کردی. بعد از ۱۰ ضربتی که هشم به پر عو و سران او وارد آورد، ایوب نیز آنجا بود، فهمید که هشم کیست: این است: ما باید درد دیگری را حس کنیم به گفتار دیگران دل بدهیم و بی اعتنا به اتفاق هایکه در همسایگی ما روخ میدهد نباشیم. تا دلی آتش نگیرد حرف جانسوزی نگوید. سکوت نکنیم، و پشت گوش نیاندازیم، هشم تشووا و تفیلائی "نماز" ما را میخواهد مخصوصاً تفیلا و نماز صدیق را بنابراین وقتی مشکلی در زندگی رُخ میدهد، هر چه باشد! تأمل و تعمق کن و از خود سوال کن: چرا این اتفاق برای من رُخ داده؟! توبه کن و بعد از اعتراف بگناه خود، توبه خود را نشکن و به اشتباه خود برنگرد، و همیشه بخاطر داشته باش افتادن بدست هشم خیلی شیرین تر از افتادن به چنگ بشر می باشد زیرا: گفته اند:

"در تنگنای بسیار قرار گرفته ام، ولی افتادن بدست هشم را ترجیح میدهم؛ تا بدست آدم" زیرا: رحم هشم بسیار زیاد است.:

צַר לִי מֵאֵד - אִפְלָה נָא בֵּיד ה' כִּי (שמוئل ۲ فصل ۲۴ آیه ۱۴)

بخاطر داشته باش: همه چیز تعلق به آفریدگار متبارک دارد.

زیرا: گفته اند: "וְהַעֲוֹשֵׁר וְכַבוֹד מִלְּפָנָי וְאַתָּה מוֹשֵׁל בְּכָל" ثروت و بزرگی و تکبر بتو می برازد و تو بر تمام آنها تسلط داری"

اگر صدقه و هدیه میدهی بخاطر مال و منالی است که بتو داده شده؛ چنانچه گفته اند: "قَبْلَ از اوچه کسی مرا بدین جاه رسانده و نزدیک کرده، و آن را پیش روی من نهاده؟ زیرا: کلمه **לַעֲוֹשֵׁר** یک نقط بالای عֵין خوانده میشود، **عُشْر** یعنی ثروت که میتوان آن **عِסْرِ** یعنی ۱۰ خواند که رازش در ده درجه قدوسیت است، که در جهان استوار و پیا برجاه است. که در شکل ذیل مشاهده میکنی. و تو در نقطه شماره ۱ قرار داری، حال بایستی بالا رفته و به درجه یا رتبه ۱۰ برسی: که هرچه میخواهی از او تقاضا کنی و هشتم که نام او متبارک باد، به فرد قدرت و جبروت میدهد، ثروتمند شود، زیرا: که اوست که به ما نیرو **קִיבָל** می بخشد؛ که بتوانیم به هدف برسیم. زیرا: کلمه **חַיִל קִיבָל** شماره عددی آن برابر **מֵוֹאֵחַ מִזֶּךְ** یعنی **مُخ** می باشد و شمارش عددی آن برابر ۴۸ است. پس آفریدگار است که بما **مُخ** و نیروی فکری میدهد تا مبتکر شویم. حال برای رسیدن از پله یک به پله ۱۰ سه طریق وجود دارد اولی: مستقیم از پائین، به بالا وصل شویم. دوم: از دست راست، راه سوم: از دست چپ؛ پله پله تا بسوی خدا- بالا رویم. ولی با توبه و تشووا و تفیلا نه تنها مشکلات برطرف میشوند، بلکه مستقیم از کانال وسطی از نقطه ۱ با چراغ سبز می توانی بدون واسطه به نقطه ۱۰ برسیم. هم چنانکه در شکل می بینیم. واضح و روشن است که آفریدها بایستی از آفریدگار خود

شکر گذار باشند و پروردگار متعال را؛ بخاطر ثروت و موفقیت در کسب و کار و تجارت تحسین و تمجید کنند زیرا: که همه چیز از او سر چشمه و ریشه گرفته است. او است که نعمت را از بی نهایت بالای شماره ۱۰ به شماره ۳ که **תִּפְרֵת הַפְּאֶרֶת** (شکوه، جلال، زیبایی) خوانده شده: سیال و سرازیر میکند، و شماره ۳ به شماره ۶ که **یسود** یعنی همان صدیق باشد می فرستد و صدیق به ساکنان زمین پخش میکند هر کس به شایستگی سهمی که برایش تعیین شده؛ این است که گفته اند: در طول ۴۰ سالی که در بیابان بودیم و هشتم از آسمان بر ایمان مان میفرستاد، مان برای فرد صدیق نزدیک خیمه اش می بارید لازم نبود زیاد راه برود! هر فردی جهت گرفتن روزی و معاش خود، بایستی راهی را طی کند تا مان خود را جمع آوری کند! همه چیز واضح و روشن شد، همچنان که توضیح دادیم پس این تحسین و تشکر بسوی هشتم، که تمام نعمتها از جانب متبارک اوست، و همیشه جاری و سیال است بسوی آفریدها: **وما هل هله** میکنیم بجانب یکتای و مقدس او. هم چنانکه اطلاع دارید:! پرعو خواب می بیند، و هیچ کس را پیدا نکردند که خواب او را تعبیر کند؛ تا اینکه یوسف هصدیق را نزد پرعو آوردند، تا خواب او را تعبیر کند، پرعو به یوسف هصدیق گفت: شنیده ام که تو خواب تعبیر میکنی؟ یوسف جواب داد: **الله- یم** یعنی آفریدگار تعبیر خواب پرعو را خواهد گفت: در این لحظه پرعو هیچ نگفت: و سوال نکرد آفریدگار کیست؟ زیرا: شمارش عددی **الله- یم** برابر با ۸۶ که همانا برابر با کلمه **הַטִּבְעָה** یعنی طبیعت است. یعنی پرعو و تمام مشاوران او طبیعت را قبول داشتند، و تصور میکردند: همه چیز توسط طبیعت انجام میشود! تا اینکه حضرت موسی علیه سلام نزد پرعو آمد و به او

گفت: هشم فرمود بنی یسرائل را آزاد کن تا بیایند مرا عبادت کنند: **!پرعو بحضرت موسی جواب داد من هشم را نمی شناسم, خود من هشم الله هستم. مثل بسیاری از ما: !که در شک وتردید هستیم. راز بسیار بزرگی را برای شما عاشقان توراه فاش میکنم؛ نام هشم چنین نوشته میشود:**

י - ה - ו - ה

این حروف را پر میکنیم بدین ترتیب می نویسیم: **י - ה - ו - ה** - ۶ - ۸ - ۸
شمارش عددی آنها برابر با ۴۵ است, که بجای عدد حروف عبری قرار میدهیم: **יהוה** حال این کلمه را نیز پر میکنیم بدین ترتیب: **יהוה**
יהוה که این برابر با $80+6=86$ که برابر با شمارش نام آفریدگار یعنی **אלהים** می باشد. بدین دلیل پرعو بعد از ۱۰ ضربت و شناختن یکتائی هشم گفت: **"هشم او همان آفریدگار یعنی طبیعت است"** زیرا:
گفته شده: **"کیستم و چه هستم که بتوانم چیزی را متوقف و یا به حرکت درآورم؟"** زیرا: همه چیز از اوست. بنظر میآید حتی صدقه دادن نیز از طرف اوست, و نه از طرف ما. چه بسا انجام دادن یک متصوا. زیرا: در این لحظه **סא** **citra akhra** بجلو می پرد که انجام ندهیم؛ و ما را از انجام آن پشیمان میکند زیرا: او میداند که اگر ما در این آزمایش قبول شویم: **هشم** هر چه از ما گرفته دوبرابر بما بر میگردد. ولی جبروت آفریدگار بر او تشر میزند و او از فریب کاریش کنار مینشیند. و در قلب ما میگذارد که **אמת אמת** را بشناسیم, زیرا: هر آنچه به هشم میدهی! همان است که از **"ازل از او گرفته ای"** این است که گفته اند: **"תן לו משלו כי אתה ושלך"**
שלך" از خودش بخودش بده؛ زیرا: **"که تو و هر چه از آن توست به**

او تعلق دارد. "همیشه به سامخ آلف توجه داشته باش, زیرا: او فقط وظیفه اش را انجام میدهد. فقط مواظب باش گول نخوری و فکر نکنی حق تو است, و باید همه چیز داشته باشی. زیرا گفته: "די לה" הארץ ומלוכה" زمین و هر آنچه در اوست به هشم تعلق دارد. "هشم داد و خودش نیز گرفت" آدمها در این دنیا غریب اند, و برای مدت موقت سکونت دارند, نهایتاً وفات خواند یافت: و بدنای ابدی صعود میکنند. و دارائی خویش را از برای دیگری خواهند گذارد. این است که گفته اند: بعد از وفات تربت ما از خاک مجوی, در سینه مردمان عارف مزار ماست بنابراین باید از پروردگار متعال تشکرکنم که مرا مزکی کرده و اجازه داده از مال خودش بخودش هدیه دهم و به فقرا صدقه دهم. زیرا: گفته: "צדקה מציל ממות" یعنی "صدقه جان آدمی را از مرگ نجات میدهد" توجه داشته باش نام دیگر سامخ آلف, فرشته موت است. وقتی فقیر نزد ما میآید و به او صدقه می دهیم, ما باو خوبی نمکنیم: بلکه او بما خوبی میکند که نزد ما میآید تا ما را با متصوای صدقه دادن مزکی کند, زیرا: توجه داشته باش اگر ما ندهیم! هشم میتواند از ما بگیرد و باو بدهد. زیرا: نوشته است: اگر فقیر نزد من استغاثه و ناله کند: به تفیلا و نماز او گوش میدهم. اگر امروز او فقیر است؛ بخاطر بازگشت و تناسخ زندگی قبلی اوست که ثروتمند بوده؛ و بفقرا کمک نمی کرده؛ و امروز بصورت فقیر به این دنیا بازگشته؛ تا خطای قبلی را ترمیم و یا تیکون کند. و آدمی همراه خود هیچ نمیرد؛ جز آموزش توراه و انجام دادن میتصوا و تفیلا (ثواب و نماز). زیرا: گفته اند:

"כי גרים אנחנו לפניך ותושבים ככל אבותנו כצל ימינו על הארץ ואין מקוה" زیرا: "در حضور تو همگی غریب و مقیم موقتیم

وساکن هم چون پدرانِ خود، روزهای ما هم چون سایه بر زمین، و
امیدی برای همیشه ماندن نخواهد بود" چنانکه با چشمان خود می
بینیم" تمام پدران مُردند، پس چه فایده ثروتی که گذاشتند؟ نه تنها آن
بلکه هیچ فایده ای از ثروت خود نبردند و پروردگار متعال و
متبارک است که این ثروت را بما میدهد! که در راه هشتم بطور
صحیح خرج کنیم؛ و یا اینکه بطور امانت نگاه داریم و در آینده
بصاحبش برگردانیم. بنابراین خوشحالی شخص در این است که بجان
خودش خوبی کند: زیرا: همه چیز از اوست و هیچ چیز بدست ما
نیست جز هیبت و خدا ترسی. ما مانند پدران خود غریب هستیم،
مبادا خود را مهمتر از پدران بدانیم! زیرا: در مرگ همه چیز یکسان
است و هیچ باقیمانده ای جز توراہ و اعمال نیک نیست. مگر نه اینکه
زندگی این دنیا جز سایه ای بیش نیست! وریشه اصلی و مهم، **نشاماه**
דַּנְיָאָה است که از دنیا ابدی در این قفس برای مدتی حبس شده که
بعد از وفات با ارتقا **نشاماه** در دنیای ابدی، از تمام لکه های نا پاک
طهارت یافته تا بتواند وارد حیطة قدوسیت شود.

"**هم چنانکه برهنه از شکم مادر درآمدند؛ در شکم زمین، لخت با**
من خویش فرود خواهند شد." زیرا: کلمه **דַּנְיָאָה** بمعنای شکم شمارش
عددی آن برابر ۶۱ که همان کلمه **אֶבֶר** برابر با ۶۱ بمعنای **من** است
ایوب ادامه میدهد و میگوید: اینک شایسته است که بدانید، برای آدمی
خوب است، چنانچه زمانه دیگر بکام او نچرخد و دچار مشکلات شود،
بتواند با ناملايماتِ زندگی دست و پنجه نرم کند و قوی و پایدار مانده
تا زمانی که در اوج موفقیت و خوبی و نعمت باشد، آنگاه قدرت خواهد
داشت تا پایدار بماند" **כִּי מַעֲנֶה רַךְ יִשְׁיב חַמָּה וְדָבָר עֲצָב יַעֲלֶה**

٧٤ "زیرا جواب نرم و ملایم و لطیف تولید گرما میکند، و گفتار رنج و محنت خشم را سوق میدهد" زمین را بر نیستی استوار می سازد، و ابرهای خویش را در پیش آن می گستراند، به اطراف سطح آبها حد و مرز میگذارد. ستونهای آسمان متزلزل میشود، و از عتاب او حیران میمانند، بقوت خود دریا را بتلاطم در می آورد، هشم با هر چه ضربه میزند، با همان نیز شفا میدهد، با هر چیز مریض میکند! با همان نیز فرج میدهد. "با نیش ما مجروح میکند و با پاد زهر آن شفا می بخشد" اینها طریقت های او است، لیکن رعد جبروت او را کیست که درک کند؟ و دگر بار ایوب اضافه میکند و میگوید: پروردگار **ال-٧٤** که زنده و پابنده است و جانم را در من باقی نگاه داشته و تلخ کرده، و تا مادامیکه نشامای هشم در بینی من می باشد! گفتار من گناه را تکلم نخواهد کرد و زبانهم بفریب، نطق نخواهد کرد، حاشا از من که شما را تصدیق کنم، و گفتار قلبم با لبانم فرق داشته باشد! او قسم یاد میکند بنام **ال-٧٤** که نام خسد و احسان است، و بنام **شَدای ٧٤** پروردگار که نام رحمیم (رحم) اوست. چنانکه گفته شده: **خدای ال شَدای بشما** رحمیم عطا کند. "مبادا لبهای من بیعدالتی را بیان کند" و تا زمان مرگم کاملیت خویش را رها نمی کنم، و از او جدا نمی شوم" یکی از سختترین موقعیت ها، زمانی است که شخینا آدمی را ترک ورها کند! این است که ایوب میگوید: "تا زمان مرگم کاملیت خویش را ترک و رها نمی کنم، و از او جدا نمی شوم" عدالت خویش را محکم نگاه میدارم، و آنرا ترک نخواهم کرد" تمام هم و غم چغلی کننده بزرگ بر این است که صدیق را به حد شرارت بیاورد، تا خطا کند، و ادعای او در دادگاه الهی ثابت؛ و برنده شود. این است که قبلاً به هشم گفت: ایوب را امتحان کنیم اگر او بصدافت خود باقی ماند! دستهای

متبارکت اورا برکت دهد. و ایوب بدوستانش جواب میدهد: "آیا در قادر مطلق تزلزل خواهد بود" شما را در بارهٔ ید قدرت هشتم تعلیم خواهم داد، و از اعمال قادر مطلق چیزی مخفی نخواهم کرد. اینک جمیع شما این را ملاحظه کرده اید؛ پس چرا بلکه اغماض و چشم پوشی میکند؟ این قسمت و سهم مرد شریراست؛ او دولت مند میخوابد اما دفن نخواهد شد، چشمان خود را میگذشاید و نمی بیند و محو می گردد. قادر مطلق احسان کامل است، هر فرد را مطابق اعمالش مزد میدهد، در مورد این گفته اند: **וְלֹךְ-אֲדֹנָי חֶסֶד כִּי-אַתָּה תִּשְׁלַם לְאִישׁ כְּמַעֲשָׂאָיו**: "پروردگار قادر مطلق، احسان و شفقت بتو تعلق دارد؛ زیرا: به صدیق خوبی می کنی و مزد هر شخص را بر طبق اعمالش می پردازی" سپس بیاد آورد مجازات شریران را مخصوصاً در مورد انرژیهای که سعی دارند به پایه یعنی **בְּסוּדֵי יְסוּדֵי قְדוּסִיּוֹת** وصل شوند، و از آن تغذیه کنند و جرقه های مقدس را از **יְסוּדֵי قָדוֹשׁ** که ایل شدای خوانده شده، کسب می کنند، و پروردگار متبارک تا زمانیکه پیمانها آنها از ظلم پرشود به آنها فرصت میدهد، در اینموقع آنها را پراکنده میکند. "ذریت آنان از نان سیر نخواهند شد" گر چه فرزندان بسیار داشته باشند"

"او دولت مند میخوابد اما دفن نخواهد شد، چشمان خود را میگذشاید و نمی بیند و محو می باشد. "لباس زیبا را او آماده میکند، لیکن مرد عادل آنرا خواهد پوشید" و صالحان نقره او را تقسیم خواهند نمود" خانه خود را از گاه و مثال لباسی که بید می زند بناه میکند" اما صدیق-عادل بعد از آزمایش و قبولی تمام ناپاکی های خود را در داخل پوسته بیرونی **קְלִיפָּה** میگذارد و او پاکیزه شفاف بیرون میاید" ایوب ادامه داده و می گوید: "همه چیز از خاک

بوده، و بخاک بر میگردد" زیرا: خاک מִלְخוֹת מִלְכוּת خوانده شده، باید بدانی هرچه از آسمان بیائین میاید بایستی از ملخوت یعنی خاک عبور کند! واز آنجا تقسیم میشود: هر شخص باندازه سهم و شایستگی اش دریافت میکند؛ آهن از خاک گرفته میشود، و مس از سنگ گداخته میگردد. انسان برای تاریکی حدّ می گذارد؛ اینک چنین واضح و روشن است: همه چیز بستگی به توبه- تشووا - תשובה - و گریه دارد! زیرا: اگر تمام دروازهای آسمان بسته شوند! دروازه چشم هرگز بسته نمی شود! گریه رحم و مروت هشتم را تسریع میکند. این است که ایوب میگوید: "מבכי נהרות חבש ותעלמה יצא אור"

"نهرها از صخره ها جاری میشوند، و خارج شدن نور نتیجه آنست"

نهرها را از تراوش می بندند و دروازه تراوش اشک را از چشم نمی بندند و چیزهای پنهان شده را بروشنای بیرون می آورند. ؛ تا نه گیرید کودک حلوا فروش به بخشایش نمی آید بجوش. اما:

"حکمت חֲכָמָה کجا پیدا میشود، و مکان فهم בִּינָה کجاست" انسان قیمت آنرا نمی داند" اگر میدانستند اینهمه بیحرمتی و شرارت نسبت بقوم مقدس نمی ورزیدند و آنها را در عذاب و فشار قرار نم دادند

"و قیمت حکمت חֲכָמָה از لعل گرانتر است" و آن در ساکنان زمین پیدا نمیشود" زیرا: حکمت חֲכָמָה دانش الهی است که در توراه نهفته و پنهان است که بامطالعه و تعمق کردن در رازان باین حکمت دست میابی! حکمت חֲכָמָה از ترکیب دو کلمه: **חָכְ** - **מָה** بمعنای چه نیروئی است؟ ساخته شده و آن نیروی آدم است زیرا: شمارش عددی کلمه **מָה** برابر با ۴۵ میباشد؛ که همانا کلمه **אָדָם** آدم است. که توراه را مطالبه میکند، و مورد تحصیل قرار میدهد. بدین دلیل گفته اند:

"מה-רבו מעשיך (י-ה-ו-ה) כלם בחכמה עשית מלאה הארץ
קנינד"

هشم؛ اعمالت چه بسیار است همه را با حکمت ساختی؛ تمام هر چه
بر زمین است به تو تعلق دارد" (تهیلیم فصل ۱۰۴ آیه ۲۴)

نه آنکه توراه را در کتابخانه بگذارد خاک بخورد و سالی یک بار هم
کتاب را باز نکند! در تلمود حکایت میکند: یکبار سامخ آلف رفت
نزد هشتم! هشتم سوال کرد: از کجا میآئی؟ جواب داد: رفته بودم در
زمین سیاحتی کنم و توراه مقدس را که به حضرت موسی هدیه دادی
تا به ساکنان زمین ببرد را پیدا کنم! توراه را در زمین پیدا نکردم!
نزد موسی رفتم: توراه مقدس که هشتم بتو داد چه کردی؟ جواب: این
کتاب مقدس و پر حکمت را من از برای خود بر نداشتم. بلکه آنرا به
بزرگان و پیران بنی یسرائل دادم. رفتم نزد بزرگان یسرائل، پرسیدم:
توراه که از مُشه گرفتید! کجاست؟ جواب: بیسران و دخترانم دادم.
برگردیم بداستان خود، منظور چنین بود که هیچ کس را مشغول
مطالعه توراه نیافتیم. بدین دلیل مینویسد: نزد "اعماق دریا ها" رفتم
جواب داد: "نزد من نیست آن، و دریا گفت: آن با من نیست"

"תהום אמר לא ב-היא וים אמר אין למדי" همچنان که گفته
شده: "זר خالص בעوضش داده نمیشود" به زرخالص و عقیق گران
بها آنر قیمت نتوان کرد" و بعد از این گفت: و قیمت حکمت חכמה از
لعل گرانتر است" شریر همواره منتظر و آرزو میکند صدیق را
هلاک، و او را بگشدد. زیرا: که راه راست و مستقیم در مقابل مرد
گناهکار باز است لیکن اوراه کج را انتخاب میکند: و میگوید: پس
حکمت از کجا می آید؟ از چشم تمامی زندگان مخفی است. و از مُرغان

هوا مخفی میباشد. و هیچ راهی برای رسیدن بحکمت وجود ندارد، جز از طریق راستی و درستی همچنان که در شکل ذیل ملاحظه میکنید. یعنی: از ۱ به ۲ به ۳ به ۷ به ۹ رسیدن: از طرف چپ اگر بالا بروید به انرژی دایره شماره ۸ میرسید که: **فهم בִּינָה** بینا خوانده شده اما اگر به گناه خود اعتراف کنی و توبه و تشووا کنی و توبه خودت را دگر بار نشکنی از ۱ به ۲ به ۶ به ۱۰ که **כִּתְרֹתָךְ** خوانده شده یعنی تاج هشتم، صعود میکنی که گفته اند: **"זֶה-הַשַּׁעַר לַה"** **צַדִּיקִים יִבְאֵוּ בּוֹ** "این دروازه هشتم است، عادلان- صدیقیم میتوانند وارد شوند" و به آدم گفت: "هیبت و ترس از هشتم داشتن، این همان متصل شدن به حکمت **הַדְּבָרָה** الهی است" و خود را دور کردن از بدیها، این همان دست یافتن به فهم **בִּינָה** بینا الهی است"

مقصود این صدیق چنین است: سعی داشت تا به بالاترین نقطه نام الهی صعود کند، تا بدین ترتیب از تمام انرژیهای بیرونی **קְלָפוֹת** مبرا شود؛ و آنها را از خود دور کند و به ریشه پاک خودش بچسبد، و این است که ایوب اضافه میکند و میگوید: **"کاشکه من مثل روزهای قدیم خود می بودم، خدا مرا در آن لحظه ها نگاه میداشت"** و نه تنها آن بلکه **"نور شمع الهی با کاملیت تمام بر سر من می تابید و با نور او در تاریکی راه میرفتم"** ایوب از نور شمع الهی بجای نور چراغ الهی سخن میگوید: شمارش عددی **יב** بمعنای شمع برابر با ۲۵۰ میباشد: و این رازش در ترکیب سه نام هشتم است که در **שִׁמְעַ** یسرائل هر صبح و شب میخوانیم: **בְּדִין** ترتیب: **שִׁמְעַ יִשְׂרָאֵל הוִיָּה אֱלֹהֵי-יִנּוּ הוִיָּה** **בְּתַבְרָתָא**: جمع شمارش این سه نام هشتم برابر با ۲۵۰ است: $(۹۱ = ۶۵ + ۲۶) +$ $(۱۱۲ = ۸۶ + ۲۶) + (۴۷ = ۲۱ + ۲۶) = ۲۵۰$ و این نور شمع در پایان امتحان بر سر صدیق خواهد تابید و **تیکون** او یعنی ترمیم گناهانش کامل

میشود. آنگاه او به צדיק גמור یعنی عادل کامل ارتقا می یابد. این است که میگوید: "בהלו נרו עלוי ראשי" یعنی "نور شمع الهی او با کاملیت تمام بر سر من می تابد"

واضح و روشن است: این دنیای خاکی، جهان تاریکی خوانده شده! و فردیکه در آن ساکن, و استوار میگردد: همیشه در حال حرکت است! و بدام خواهد افتاد زیرا: اکثراً تاریک و از دنیای بالا چشم بسته میشود, و تاریکی را نمی بیند! ولی وقتی نور چراغ الهی همواره بر سر او می تابد! آنگاه او تمام دامها را می بیند؛ و چنین میگوید: و تو ای هشم شمع مرا روشن نگاه می داری! زیرا: کلمه شمع נר حروف اختصاری دو کلمه است: ניר یعنی جان נא یعنی روح و چنین گفته اند: "حتی اگر در اعماق زمین ظلمت فرو روم نمی ترسم, زیرا: که تو با منی, چوب تنبیه تو و تورات بمن تسلی می بخشد"

"גם כי-אלך בגיא צלמות לא-אירא רע כי-אתה עמדי שבטך ומשענתך המה ינחמני" ایوب ادامه میدهد و میگوید: فقیری که استغاثه میکرد: او را کمک می کردم, و یتیمی که سر پرست نداشت از برایش معاون بودم, دل بیوه زن را شاد میکردم, و بعد از این گفت: "צדק לבשתי וילבשני" عدالت را پوشیدم و من را ملبّس ساخت" یعنی برای تحصیل صفت برجسته صداقت و عدالت، بی وقفه سعی و کوشش نمود تا اینکه ملکه نفس و طبیعت او شد و در پوشش این خصلت قرار گرفت. و بعد گفت: "از برای نا بینایان چشم, و از برای لنگان پا بودم" و از برای مسکینان پدر بودم" بدین خاطر بود که این صدیق بخاطر اعمال نیک و خوبش مطمئن بود میتواند ایستادگی کند و استوار باقی مانده و به اصل خویش برگشته

و با آرامش خاطر تا آخرین روزهای حیاتش احسان پُر افزون الاهییت را همانند شنهای ساحل دریافت کند. این است که میگوید: "ریشه من بسوی آبها کشیده خواهد شد؛ و شبنم بر سرم ساکن خواهد شد؛ جلال من در من تازه خواهد شد" هم چنانکه روشن است: صدیق در مقام یسود ۶۱۵ یعنی پایه ایستاده، که همه باو گوش فرا میدهند؛ چون از او دریافت میکنند، بدین دلیل میگوید: "مرا می شنیدند" همانند مصریان در مصر که بگفتار یوسف گوش میدادند و اطاعت میکردند، از جمله در مورد بریت میلا ختنه کردن اشخاص، زیرا که یوسف نیز خود در مقام یسود بود چنین بود که پر عو میگفت: نزد یوسف بروید، و هر آنچه او میگوید انجام دهید. این است که ایوب میگوید: "برای مشورت با من ساکن می ماندند" هم چنانکه میدانید! جلال شخینا روح مقدس همیشه بر سر یسود یعنی صدیق قرار دارد و حاضر است و پیدا است که گفتارش، گفتار آفریدگار زنده است. و کسی شک و تردید نمی آورد و گفتارش را نقض نمیکند، این است که میگوید: "بعد از کلام من دیگران سخن نمیگفتند" با این وجود یسود، توده و یا تپه ایست که همه بسراغ او می آیند تا از نعمت و فراوانی غله و آذوقه یسود بهره مند شوند: مانند باران که همه منتظر او می مانند: و صدیق میگوید: "ויחלו כמטר לי ופיהם פערו למלקוש" یعنی با دعا و تفیلا و نماز صدیق برایشان باران فرود می چکد، و "از برای من مثل باران انتظار می کشیدند"، و دهان خویش را از برای باران باز نگاه میداشتند. و اما: حالا کسانی که از من خرد سالترند من را استهزا و مسخره میکنند، و از آب دهان بر رویم انداختن دریغ ندارند! و از برای ایشان ضرب المثل گردیده ام مرا مکروه داشته از من دور میشوند، زیرا: باز تاب چراغ الهی را از سرم برداشته:

چنین است علت اینهمه خواری و رنج و تحقیر که انرژیهای بیرونی بر سر ایوب آوردند: بخاطر اینکه! نور تاج **یودیه** او را ترک کرده، زیرا: موفقیت و بقای شخص به آن بستگی دارد. این است که ایوب میگوید: "**כי יתרי פתח ויענני**" اضافه بر آنها "باقیمانده مرا، رها و باز کرد؛ و مرا مبتلا ساخت پس "افسار را پیش رویم باز ورها کرد" **ורסן מפני שלחו**" و این باعث شد که انرژیهای بیرونی ضربات تلخ خود را بر او فرود آورند و او را بیش از حد در تنگنا قرار دهند. و اما این نور دور شده، نور تاج **یودیه** است که **کتر دقار** خوانده شده که شمارش عددی **کتر** برابر با ۶۲۰ میباشد. از کلمه **יתרי** در آیه فوق، چنین استنباط میشود: زیرا: کلمه **דقار** بمعنای تاج و کلمه **יתרי** بمعنای باز مانده از من؛ و هر دو مساویند: این استنباط از فهم و بینش جمله است! که عنوان نور تاج **י** یود بیان شده: و دیگر از راه اتفاق نام **יתרו** با اضافه کردن ۴ حرف نام هشتم نیز برابر با ۶۲۰ میباشد که همان نور **کتر دقار** یعنی تاج میباشد. و راز و سر مطلب این است: که **יתرو** و **ایوب** هر دو و مشاوران پر عو بودند. هم چنانکه بزرگان گفته اند:

יתרו **یترو** در جلسه تصمیم گیری کشتار بنی یسرائل رأی مخالف و منفی داد و از جلسه خارج شد. بدین دلیل به خوبی مزکی گردید. و حتی پدر زن حضرت موسی شد و دیگر اینکه قسمت مهم تورات یعنی ۱۰ فرمان بنام **یترو** خوانده شده. و ایوب که ساکت و خاموش ماند، به یسوریم و بلا و عذاب مجازات شد! باین دلیل است که در قیاس با **یترو** میگوید: "**כי יתרי פתח ויענני**" بمعنای اینکه پروردگار کل عالم **یترو** را از **گرفتاریهای ناگوار** نجات داد، و

عذاب دور کرد و او را در قدوسیت قرار داده داخل کرد. و دریچه ناپاک را باز کرد و مرا به یسوریم و عذاب مبتلا کرده، و تحویل کلیپا داد.

تا اینجا که همه چیز از برای عاقلان واضح و روشن شد؛ هم چنانکه واضح روشن است: که قضاوت و حکم ارتباط با شب دارد، یعنی روز حکم خسد، و شب حکم 777 یعنی قضاوت دارد، و کم بود نعمت و فراوانی خود باعث خشکی گوشت بدن میشود، بدین دلیل ایوب میگوید: "شبانگاه استخوانهایم در اندرون گنده و از هم پاشیده میشود" و میدانیم که دراز کشیدن وجود ندارد بلکه آرامش داشتن! و در جائیکه حکم و 777 قضاوت پا بر جاه است، بدون شک آرامش نخواهد بود! این است که میگوید: "365 رگ و پی هایم آرام ندارند" و مثل خاک و خاکستر گردیده ام" و نزد تو تضرع میکنم و مرا مستجاب نمی کنی" و اما این قضاوتهای سخت نتیجه خوب داشت، که ایوب از جایگاه یسود 775 به رتبه بالاتری که در مفاهیم کبالائی (777 777 777 ز عیرانپین) خوانده شده ارتقا یافت؛ و او را بالاتر از انرژهای بیرونی قرار داد، که انرژیهای بیرونی بزیر سلطه او درآیند و نه بر عکس! 777 یعنی روح که درجه بالاتر از 777 یعنی جان است. توضیح اینکه کلمه 777 دو معنی دار یکی باد و دیگری روح بدین دلیل ایوب میگوید: "مرا همانند باد برداشته بر آن سوار گردانیدی، و مرا در تند باد پراکنده ساختی" و بزرگان گفته اند: هر کس به مخلوق پروردگار رحم میکند! آسمان نیز با او رحم و شفقت خواهد کرد، و فردیکه بر آفریده هشتم رحم ندارد، آفرینش نیز بر او رحم نخواهد داشت" یعنی هر دستی میدهی میگیری. خط کشی که در دست میگیری و افراد را اندازه میگیری یعنی قضاوت میکنی

همانطور در آسمان ترا قضاوت خواهند کرد! در صفحات پیشین کلمه

مقدم را توضیح دادیم: **What goes around comes around**

"כל המרחם על הבריות מרחמין עליו מן השמים וכל שאינו
 מרחם על הבריות אין מרחמין עליו מן השמים, **כי במידה**
שאדם מודד בה מודדין לו" این است که ایوب میگوید: "آیا برای
 هر مستمندی گریه نمی کردم؟ ودلم بجهته مسکین رنجیده
 نمیشد؟ وروزهای مصیبت مرا در بر گرفته؛ ماتم کنان بی آفتاب
 گردش میکنم، در جماعت برخاسته تضرع و لابه میکنم، در زمره
 برادر شغالان شده ام، ورفیق شتر مرغ گشته ام، پوستم سیاه گشته
 از من میریزد، استخوانهایم از حرارت درد سوخته اند" وچنین است
 هم چنانچه واضح و روشن است هر فردی در کار و کسب خود موفق
 میشود! بدین علت این است که **جبروت ٭٭٭٭** آفریدگار برایش
 آهنگ و سرود خوشی را آماده کرده می نوازد، یا به اصطلاح
 خودمان گبکش خروس می خواند، و همیشه دلش را خوشحال میکند
 و بر عکس کسیکه هیچ چیز بر وفق مراد او نمی باشد! او را افسرده
 و غمگین میکند و دلش را آزرده؛ با نوای بد افسرده گی او زیادتر
 میشود: بنابراین گفت: "چنگ من به نوحه گری مبدل شده ونای من
 آواز سوگواری می نوازد" ایوب ادامه میدهد میگوید: با چشمان خود
 عهد بسته ام، که غریبه ها را با چشم پاک نگاه کنم؛ و از گناه در تمام
 روزهای حیاتم بپرهیزم، این است که میگوید: اگر کسی را از پرهنگی
 هلاک دیده باشم! و مسکین را بدون پوشش؛ اگر دست خود را بریتیم
 بلند کرده باشم! پس بازوی من از کتفم بی افتد. اگر طلا را امید خود
 می یافتم! و اگر از فراوانی دولت خویش شادی می نمودم! و از
 اینکه دست من بسیار کسب نموده! دهانم دستم را می بوسید! زیرا:

خدای متعال را منکر میشدم! اگر از مصیبت دشمن خود شادی میکردم! و حال آنکه زبان خود را از گناه ورزیدن باز داشته! غریب در کوچه شب را بسر نمی برد! و در خود را بروی مهمان و مسافر می گشودم. و این صدیق عادت داشت بلافاصله بگناه خود اعتراف کند: نه مانند آدم اولیه که خطای خویش را پوشانید! و خودش را در مقابل روی پروردگار متبارک مخفی کرد؛ هم چنانکه در توراہ نوشته: "آدم و همسرش صدای هشتم-آفریدگار را که در بهشت پخش میشد، شنیده از حضور او در میان درختی در باغ پنهان شدند" بنابراین باعث مرگ خود، و تمام دوره های بعد از خود گردید:

"ויתחבא האדם ואשתו מפני ה' אלה-ים בתוך עץ הגן:"

و اما این صدیق از این موضوع در شگفت بود زیرا: که او گنااهش را نمی پوشانید، و مستور نمی کرد، چنین است که میگوید: "اگر مثال آدم تقصیر خود را می پوشانیدم! و گناه خویش را در سینه خود مخفی می ساختم! پس ساکت مانده از خانه بیرون نمی رفتم" کاش کسی بود که مرا میشنید! پس قادر مطلق مرا جواب دهد: ! تا شمارش قدمهای خود را برای او بیان می کردم. زیرا: ایوب میداند بسیار خوب است که آدمی بر نفس اماره و طبیعت بد خود تسلط داشته باشد؛ از اینکه مغلوب آنها شود، به این دلیل بزرگان گفته اند: بهتر است آدم دُم شیر باشد تا سر روبا و میدانم که این صدیق در مقام ورتبه یسود قرار دارد و پا برجاه است تا بتواند مَلْخُوت یعنی زمین را ترمیم תיקון تیکون کند هم چنانکه در مورد نوح نیز چنین نوشته شده: ויחל נח איש האדמה "نوح، مرد زمین است"

"بنابر این سه دوست ایوب از جواب دادن به ایوب باز ماندند؛ زیرا: او در نظر خویش عادل و صدیق بود، همانند همه ما که در نظر خودمان عادل و صدیق هستیم؛ ولی از نظر دوستانش او عادل و صدیق بنظر نمی آمد!

آنگاه **إلی هو بن برّخ ال هبوزی از فامیل رام** آغاز سخن کرد: و رازش در این است: که ریشه او از دنیای روحانی بود؛ و بخاطر گفتار ایوب خشم او بر ایوب برانگیخته شد، بعلت اینکه ایوب رهبری جهان را نادیده گرفته بود، و خشم **إلی هو** بر ایوب بخاطر صداقت جان او از جانب آفریدگار بود که رهبر جهان را نادیده گرفته؛ زیرا: "خود را از خدا- عادلتر مینمود". و هم چنین خشم **إلی هو** بر سه دوست ایوب نیز برانگیخته شد! زیرا: ایوب را مجرم و در زمره شریران بحساب میاوردند؛ **إلی هو** سخن آغاز کرد و گفت: من در سن جوان هستم، و شما موی سفید؛ لذا جرات نکردم که رأی خود را بیان کنم. گفتم زمان هر چیز خواهد رسید! و کثرت زمان حکمت الهی آشکار میشود. به عبارت دیگر **إلی هو** میگوید: گر صبر کنی ز ریگ افتاده در دل صدف مروارید خواهد شد! آنگاه من نیز رأی خود را بیان خواهم کرد: حاشا از من، از کسی طرفداری کنم، و کلام تملق آمیز گویم؛ "لیکن ای ایوب بسخنان من توجه کن، و بتمامی گفتار من گوش بده" **روح ال ۴-۵** مرا آفریده؛ و نشاماه **پنپن ۷** قادر مطلق در من دمیده؛ و زنده نگاه میدارد! در گوش من سخنان توطنین می افکنند؛ که گفتم من بی تقصیر هستم! من پاک هستم و در من گناهی نیست! "آفریدگار" مرا دشمن خود می شمارد، و پاهایم را در کُنده میگذارد. (خواننده گرامی: کلمه کُنده عبری نوشته میشود **קנה** که شمارش آن برابر است با کلمه **קנה** یعنی قضاوت که ۶۴ میباشد) پس

جمله بالا را که ایوب میگوید: چنین تعبیر میتوان کرد: "قادر مطلق قدمهای مرا قضاوت میکند, و علتها بر من می جوید تا مرا تنبه کند" والی هو میگوید: هان در این امر تو صادق نیستی!

زیرا: خد-اوند یک بارتکلم میکند, بلکه دو بار, و انسان توجه نمیکند: "آنگاه گوشهای انسان را باز میکند تا بیدار بشود؛ یعنی گوشمالی میدهد, و تأدیب ایشانرا کم میکند," تا آدم را از اعمالش بر گرداند و توبه, و تشووا תשובה کند و همواره به درست نمودن خود بپردازد" تا او را از نور زندگان منور سازد" ای ایوب اگر سخنی داری مرا جواب بده:!" وگرنه خاموش باش و مرا بشنو! تا حکمت را بتو تعلیم دهم" و اما پرورش و تعلیم آن, و روشن کردن ذهن ایوب و دیگران به این جمله ارتباط دارد: "הללה לאל מרשע ושדי עול"

"حاشا از قادر مطلق که بدی کند" و از پروردگار که ظلم نماید"

خالق متبارک درجات و رتبه های قدوسیت و پاکی را جدا؛ و رتبه و درجات ناپاکی را هم چنان جداگانه آفریده است: خوب را در مقابل بد, و بد را در ازای خوب که یکی با دیگری ادغام نشوند, و وقتی آدم خوبی میکند؛ قادر مطلق خوبی او در خزانه بایگانی میکند؛ و وقتی بدی میکند, پروردگار بدی او در خزانه در مکان و رتبه خودش بایگانی میکند؛ زیرا: خوبیها برای نیکو کاران نگهداشته و نگهبانی میشود, و بدی از برای شریران: بنابراین وقتی آدم ملاحظه میکند, که بدیها بر او مستولی میشود! نمیتواند به رهبری قادر مطلق در دنیای بالا معترض شود, بلکه در حقیقت هر آنچه ودیعه-سپرده-ویا به امانت گذاشته چه خوب و بد را باو برمی گرداند و این رازش در این جمله است: "די פואל אדם ישלם לו" هر طور عمل و رفتار میکنی

پرداخت خواهی کرد" زیرا: آن کار و عملی که آدم انجام داده؛ آن بخودی خود او رامی‌سازد. و مزدش را نیز می‌پردازند؛ و اگر آن کار بد و رفتار نا پسندی بوده پس مزد بد و نا پسند می‌گیرد. و اگر کار خوبی انجام داده، مزدش خوبی است چه در این دنیای خاکی و چه در دنیای ابدی. بلکه اگر آدمی در این دنیا در راه خوب حرکت کرده؛ او را بسوی خزانه خوب و شمالی دنیای ابدی مشایعت خواهند کرد. و اگر در این دنیا به راه بدی رفته، او را در خزانه بدی که برای افراد بد نگهداری شده مشایعت خواهند کرد. و این رازش در این جمله است: **"וכארה איש ימצאנו"** "مرد را بر طبق عملش مکافات میدهد" **و هر کس را موافقِ راهش میرساند**" و نه تنها این؛ بلکه مشایعت کنندگان نیز با هم ادغام نم‌شوند و تعویض نمی‌گردند؛ زیرا: آنها که زندگانی خوب را مشایعت میکنند، **فرشتگان خسد קסד احسان**؛ و مشایعت کنندگان بد در ب های مرگ؛ آنها فرشتگان جانب **קסד** یعنی **قضاوت** هستند که **citra dmota** خوانده شده اند: یعنی **فرشته موت** هم چنان که در توراہ ذکر شده: **"پیوند دو جنس ناجور یعنی با غیر جنس خود پیوند زدن"** هم چنان نیز در دنیای بالا دو جنس مختلف را با هم پیوند نمی‌زنند. بنابراین قدرتهای بد نمیتوانند بر قدرتهای خوب مستولی شوند و با هم ادغام شوند استغفراله، جز اینکه همه جایگاه خود را می‌شناسند، و در مرز خود می‌ایستند، بدین ترتیب هیچ شکایت و اعتراضی برای آدم باقی نمی‌ماند که ادعای دعوی کند؛ و داور تمام زمین را بخاطر اینکه هر چه به امانت سپرده به او باز گردانده، و در راهی که مایل بحرکت است! او را همراهی میکند: و این است که می‌گوید: **"هر طور عمل و رفتار میکنی پرداخت خواهی کرد، انسان را بر طبق عملش مکافات**

میدهد و هر کس در راهی که انتخاب کرده، خویشتن خویش را پیدا میکند"

"כי פועל אדם ישלם לו, וכארה איש ימצאנו" و سپس الی هو ادامه داد و گفت: "بدرستی ال-لا بدی نمی کند" و قادر مطلق انصاف را منحرف نمی سازد" بلکه بر عکس داور تمام زمین، داوری را دوست دارد، و آن رازِ تیکون תיקון و به کمال رساندن جهان؛ و آفرینش است که تکامل پیدا کند! بنابراین او یسوریم ورنج و عذاب میدهد؛ که افراد کارهای بد و ناشایست خود را ترمیم و تیکون کنند و بکمال برسند، و این بنفع آدم است قبل از فوت خطای خود را ترمیم کرده و در طریق راستی قدم بردارد: و بعد از این بیماری و یا عذاب موقت، برای افراد سلامتی ابدی خواهد بود. و گر نه، "اگر روح و نشاماهּ בְּנִפְלֵאָה خویش را نزد خود باز گیرد؛ تمامی بشر با هم هلاک میشوند" و آدم بخاک برمیگردد" و این دلیل بسیار واضح و روشنی برای اثبات و رهبری اوست. زیرا نوشته اند: "چه بسیارند اعمال دست تو هشتم، همه را با حکمت خویش انجام دادی" ظناً باید دانست که ریشه تمام آفرینش در دنیای روحانی و ابدی است که مافوق دنیای فزیکست، و ما تصویرش را در دنیای خاکی مشاهده میکنیم، و الیهو از راه تعجب به ایوب گفت: "آیا صدیقِ توانا و کبیر را بگناه نسبت میدهی؟! " که گفته شده: "هشتم در تمام کارهایش صدیق است، و نیکوکار در تمام اعمالش" ثروتمند و مسکین با هم ملاقات میکنند، و هر دو عمل دست هشتم است" همچنان که گفته شده: "یک دست، دستِ دیگر را از بدی پاک نخواهد کرد" زیرا: که موفقیت از دست راست که خسد و احسان است انجام میشود: و مجازات از طرف چپ، و اکثر خطاکاران هرگز به اصل باز

گشت خود و توبه و تشووا תשובה نمی اندیشند؛ زیرا: که می بینند همه چیز بر وفق مرادشان میچرخد، و عمل میکنند و موفق میشوند! بهیچوجه بقلب خود رجوع نمی کنند؛ (فکر کنند که نسبت به آفریدگار سبکسری و به داور جهان بی اهمیت هستند)؛ که عوض کنند راههای خود را و بخود بیایند که همیشه چرخ گردون بنفع آنها نمیچرخد! در هر صورت شخص شریر هرگز خود را از کارهای بدش پاکیزه نخواهد کرد و همه چیز را حق خود میدانند، تا اینکه مجازات شود: و برگردیم بموضوع خودمان که بعد گفت: "زیرا: چشمان او بر راههای انسان نظر می افکند" و تمام قدمهای ایشان را می نگرد" می خواهد بگوید: که پروردگار عالم همیشه راههای شریران را نظارت میکند که از مرز خودش قدم پیش نگذارد؛ این است که گفته شده: "اگر موفقیت تو سر بفلک زند، و همانند عقاب پرواز کنی و آشیانه خود را در کنار ستارگان قرار دهی، از آن بالا ترا بیائین خواهم آورد!" (عُودیا فصل یکم آیه ۴) زیرا: نام من נאם-ה "یعنی" هشتم امین و یکتا و درست و صادق است "אם-תגביה כנשר ואם-בין כוכבים שים קנך משם אוריך נאם-ה" لیکن آیا کسی هست که به א-ל بگوید: "سزا کار بد خود را گرفتم، دیگر عصیان و خطا نخواهم ورزید!" و آنچه را که نمی بینم، تو بمن بیاموز" این به کمال رسیدن و ترمیم و بتکامل رساندن بزرگ و کامل از برای تمام خطاکاران است که اعتراف کنند و بگویند دیگر خطا نمیکنم و از گناه خود شرمزده ام زیرا: به ریشه خود آسیب زدم و دیگر توبه خود را نمیشکنم، "خطاهائیکه من از یاد برده ام و نمی بینم کمک کن خود را درست کنم، تا دیگر خطا نکنم." پس بر طبق قضاوت تو جزا داده، " خواهد گفت: چونکه تو رد میکنی؛ پس

تو اختیار کن ونه من، و آنچه صواب میدانی بگو" و بعد از این گفت: صالحانِ دل بمن خواهند گفت؛ بلکه هر مرد حکیمی که مرا میشنود، خواهد گفت: ایوب بدون معرفت سخن میگوید: و کلام او عاقلانه نیست: ایکاش ایوب تا آخر آزمایش آزموده شود؛ زیرا: مثل شیریران جواب میدهد: و برضدِ ال ۴-۶ سخن بسیار میگوید:

الیهو ادامه دادو گفت: "آیا این را انصاف می شماری؟ که گفتم من از ال ۴-۶ عادلتر هستم! و از این سخت تر که گفتم؛ چه فایده؟ آدمی بقدوسیت متوصل شود:! هم چنانکه دانستیم، عمل عبادت و تفیلا و نماز قابل انتقال است یا به آسیب برخورد میکند و یا در دنیای روحانی میوه اش را خواهد داد، بدون شک! و اگر چنین است، معنای ساده آن و یا سرِ آن بنظر میرسد، یکدیگر را نقض و خنثی میکنند استغفراله. این است که میگوید: "اگر خطا کردی چه ضرری برای او داشت؟ و اگر صداقت را رفتار کردی به او چه میرسد؟" بسوی آسمانها نظر کن و ببین؛ و افلاک را ملاحظه نما، که از تو بلندتر اند." اینک ال ۴-۶ الله قدیر است و کسیرا اهانت نمیکند، و در قوت عقل قادر است: "چشمان خود را از عادلان بر نمی گرداند" بلکه ایشان را با پادشاهان برکرسی می نشاند" (اشاره به یوسف هَصدیق) میباشد "اینک او در قوت خود متعال میباشد" زیرا: "قطرات آب را که از نام او مشتق؛ و ساخته و پرداخته شده؛ را جذب میکند:" (توضیح

نویسنده: فرمول آب H₂O و یا HOH که همان نام هشتم است (۶ یود

= اکسیژن و ۲ هیدرژن و آدم در مقابل واو ۶) "هشم ایوب را از میان گرد باد خطاب کرد و گفت: کیست که پیشنهاد و مشورت نور را تبدیل به تاریکی میکند؟ حال کمر خود را مثل مرد ببند:" تا از تو

سوال کنم پس مرا جواب ده: وقتیکه زمین را بنیاد نهادم، کجا بودی؟ پایه هایش برچه چیز گذاشته شد؟ هنگامیکه ستارگان صبح با هم ترنم می خواندند، و جمیع پسران که اسباط **بَرزِل دِبرِزِل** خوانده شده اند: (اشاره به چهار نام مادران است بیلها، راحل، زیلیا، لئاها) آواز شادمانی سر میدادند: آیا درهای مرگ بر روی تو باز شده است؟ و مکان ظلمت کجا میباشد؟ آیا وقت زائیدن بزکوهی را میدانی؟ دیگر اینکه آیا چگونه باز شدن رحم و زمان وضع حمل آهو را میدانی؟ آیا مجادله کننده با قادر مطلق خصمانه عمل میکند؟ آنگاه ایوب **إل** - **ل** الله را جواب داد و گفت: اینک من حقیر هستم، و جواب نتوانم داد. دست خود را برده‌ام گذاشته‌ام.

هشم به ایوب مجدداً از طریق اعلام حق در سوال گفت: آیا داوری مرا باطل مینمائی و مرا ملزم میسازی تا خویشتن را صدیق نشان دهی ..؟! و ایوب هشتم را جواب داده گفت: میدانم که بهر چیز قادر هستی. و ابداً قصد تو را منع نتوان نمود، لیکن من به آنچه فهم نداشتم سخن گفتم؛ به چیزهاییکه مافوق عقل من بود و نمیدانستم. حال ایوب در ضدیت با گفتار اولیه خود نسبت به هشتم که بیان کرده بود؛ جهت خنثی کردن آنها آمده تا آنها را ترمیم و تیکون کند! بنابراین از قادر مطلق سؤال و پرسش های دارد تا دانستنیهای درست و صیح و راه های هدایت را بداند، همانند محصلی که از ربای و معلم خود سوال میکند هر آنچه از او پنهان و از برایش نامفهوم است، باو یاد دهد: !این است که ایوب میگوید: "تمنا اینکه بشنو، و من سوال کرده؛ جوابم ده تا تعلیم گیرم" **שמע-גא ואנכי אדבר** **אשאלך והודיעני** " اما اکنون که هشتم پروردگار کل عالم با رحم

خودش به او ظاهر شده و ایوب اورا باچشمان عقل خودش مشاهده کرده، که همان نام **هُوּیَا הוּיָהּ** میباشد بنابراین او خود را بخاطر گفتار نامعقولش شرمنده می باشد، و پشیمان از گفتارش است با اینکه هنوز در رنج و عذاب است ولی میداند تمام این **یسورمها و عذابها** بنفع اوست؛ که مزد بزرگترین را در سالهای سالخوردگیش دریافت خواهد کرد، یا به اصطلاح خودمان عاقبت بخیر خواهد بود. این است که میگوید: "آواز تو را با گوشهایم شنیدم؛ لیکن حالا چشمانم جلال ترا می بینند، از این جهت از خویشتن کراحت دارم، و در خاک و خاکستر توبه میکنم" **לְשִׁמְעָא-אֲזֵן שָׁמַעְתִּיךָ וְעַתָּה עֵינַי רֵאתְךָ, עַל-כֵּן אֲמַאס וְנַחֲמַתִּי עַל-עַפְרָא וְאֶפְרָא** "چنین است رحمان رحیم هشتم توبه و تشووا **תְּשׁוּבָה** اورا پذیرفت و پشیمانی این صدیق را قبول کرد زیرا: از بدی دوری میجست و هیچ مخلوقی را اذیت و آزار نمیداد: و بعد از اینکه هشتم کلامش با ایوب پایان یافت: **به الیفاز تیمانی** فرمود: **خشَم من بر تو و بر دو دوستت افروخته شده زیرا:** که در باره من آنچه حق است مثل بنده ام ایوب نگفتید: پس حال هفت گوساله و هفت قوچ از برای خود بگیرید و نزد بنده من ایوب رفته قربانی سوختنی بجهت خویش بگذارید و بنده ام ایوب از برای شما دعا خواهد نمود زیرا: دعای او را مستجاب خواهم فرمود، مبادا شما را مجازات کنم، چونکه در باره من گفتار صحیح با بنده من ایوب نگفتید، پس **الیفاز تیمانی و بلدد شوحی و صوفرنعمانی** رفته هم چنانکه هشتم امر فرموده بود عمل نمودند، و هشتم دعای ایوب را مستجاب فرمود، چنین است که بزرگان یهود یادشان بخیر گفته اند: هر فردی از برای مشکل دوستش دعا میکند، اول بخودش جواب داده میشود.

و چون ایوب از برای دیگران تفیلاً و نماز گذارد اول بخود او سلامتی بخشید: و گرفتاری و مصیبت او را دور کرد؛ و عاقبت ایوب را از روزهای اولش بهترو بخیرگردانید: و از اینجا یاد گرفتیم:

"چه خوب است عاقبت کار از شروع آن" و هشتم از برای تمام عادلان این نتیجه را بوجود میآورد، زیرا: شروع بسیار سخت و پیر از یسوریم و عذاب، ولی عاقبتش مملو از آسایش و صلح و صفا خواهد بود: و از آنچه قبلاً ایوب داشت دو چندان عطا فرمود: و جمیع برادرنش و همه خواهرانش و تمامی آشنایان قدیمیش نزد او آمده در خانه اش با او نان خوردند و او را بخاطر تمام عذابها که هشتم به او داده بود؛ تسلی گفته، و او را کرامت دادند که در آزمایش الهی موفق شده، پس هر فرد یک حلقه طلا به او هدیه داد: هشتم ایوب را بیشتر از اول مبارک فرمود چنانکه او را ۱۴۰۰۰ گوسپند و ۶۰۰۰ شتر و ۱۰۰۰ جفت گاو و ۱۰۰۰ الاغ ماده بود.

"יְהוָה-לוֹ **שְׁבַע** **בְּעֵבֶר** **בְּנִים** **וְשָׁלוֹשׁ בָּנוֹת**" و او را ۷ پسر و ۳ دختر بود

کلمه **שְׁבַע** نوشته شده: از این کلمه چنین استنباط میشود که هفت پسر جدید زائیده شد از برای ایوب؛ بلکه تناسخ پیدا کرده از هفت پسران وفات یافته او؛ و اثبات این: از کلمه فوق حاصل میشود که خلاصه سه کلمه است بدین ترتیب: **שְׁבַע** **בְּנִים** **וְשָׁלוֹשׁ בָּנוֹת**؛ که از کتاب تناسخها باز گشت نشاماه حکایت شده؛ شاید باین دلیل است که نام دختران را ذکر کرده و نام تازه تولد شدن پسران را ذکر نکرده؛ زیرا: زنان تناسخ ندارند فقط مذکرها باز گشت دارند. و نام دختر اولی:

یمیما؛ دومی: کصیعا؛ و سومی: کَرِن هافوخ نام نهاد و در تمامی زمین مثل دختران ایوب نیکو صورت یافت نمیشد: و بعد از آن ایوب

۱۴۰ سال زندگانی نمود و پسرانِ پسران خود را تا پشت چهارم دید. پس ایوب پیر و سالخورده شده وفات یافت.

بعد از وفات تربت ما از خاک مجوی؛ در سینه مردمان عارف مزار ماست
به آخر رسید راز کشف درون شرح حال کتاب ایوب.

در تاریخ: **יום רבעי ט לחודש טבת 5775** (چهارشنبه نهم ماه
طوت ۵۷۷۵) از برایم در ب بگشا، خواهرم، ای قرینه من، ای
کبوتر من، و ای مکمل من، چونکه سرم و دسته گیسوانم از قطرات
شبیم تو سرمست؛ و مملو از **טל** میباشد. قادر مطلق مزکی کند ما
را بدروازه نجات کامل، و بگشاید چشمهایمان راتا معجزات توراه را
ببینیم. $26 + 65 = 91 = 91$